

۴۱۵۸



خطی «فهرست شده»

۳۸۰۱

بازرسی شد
۳۶ - ۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای

نام کتاب مجموعه رسائل مختلف از جبهه

مؤلف

موضوع تألیف

شماره قفسه ۴۱۵۸ و ۱۰۱

۲۵۱۶۳
شماره دفتر
مؤسسه ۱۳۰۲
کتابخانه

خطی فهرست شده
۲۸۰۱

بازرسی شد
۳۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی


نام کتاب: مجموعه رسائل مختلفه از علم برید
مؤلف: ...
موضوع تألیف: ...
شماره قفسه: ۴۱۵۸ و ۳۸۰۱
شماره دفتر: ۲۵۱۶۳
مؤسسه: ۱۳۰۲

۷۶۷۶

تغییر دفترست شده
۲۸۰۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب مجموعه رسائل مختلفه از علم برهان		
مؤلف	موضوع تألیف	مؤسسه
		۱۳۰۲
شماره قفسه ۴۱۵۸ و ۳۸۰۱	شماره دفتر	۲۵۱۶۳
		۷۴۰۸

خطی - فهرست شده
۳۸۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم
مردمانی آفریده تا نام حق تعالی را
مکمل نماید و در این عالم
اکثریت و در دوزخ و در جهنم
که پدید آید و استیغاث
ازین هر یک ازین که پیش
دادمان عقد تا بدستیم
فانعت سید المصلین
اکثر از هر شهر دین است
کیتان اسکان محمد راد
اسکان بدو و حکم زین
با دبر روح هر یک از ما
سبب نظم کتاب
چون بدیدم که در بیست و نه
بسم الله الرحمن الرحيم

نیت از دانش بخیر
کردم آغاز مدخل منظم
تا هر آنکس که او بخواند این
کدور و زندگان در دوزخ

در مدخل اول

اول از هر کسی که گویم
آفریننده پری و ملک
بر یکم و در هر دم تیرت
سپس بر پنج چارم تمام
ازین پنج خشتی را دان
همین پنج خشتی را دان
عدد کواکب

عدد هر چه چو در معلوم
حکمی پس ازین حکم
باز و دست هر دست هزار

کیهان
زهر

ثبات نام دیگر که از این گشته پیکر
 باز که زمره محبت هشتین چرخاوش
 چون نماند قمشتم پنج کوزه هر یک را نام
 واکه از احترام کائنات صورت کج شده است
 هر یک از این سوره ای بر جی دانش آن بر از که در جی
 پس نماند بشنای خیر نام روح صوری بر تری
 حمد و ثناء و بعد از آن جزا سر طین لایه در عذرا
 عقرب و قوسان بر از این جذر و دولت و حرا زان
 بی بیوت الکواکب

عذرا
 سینه

پس از این که بر دم نام ز اختران جهان ششم نام
 اولین از بروج هشتم نام این زه نام آن کرم
 هر دو مخرج را شده بوجت همچو جیس را کمان جوت
 زهره را خانه نوره و هم میزان سمشیر ماه طریق
 نیز را خانه خوشه و جوزا مرکز است بر در عطف
 کرام
 عرب
 طالع
 قوس
 حیر
 عطا
 سینه

ارقام

ارقام بروج مرد و اول شش
 بر رقم بر جی که از اعداد از صحت الف زنون
 از سه و ال و ان و سینه و او و نیز ان شش و عثره
 قوس ح و ط و ث و ن و م و د و ل و ی با الف ص و د و

ارقام کواکب

چون بدانت از بروج رستم رقم اختران با پسم
 آخر حرف نام راز اختر بدش بخار در دفتر
 همچو از شش سین و ر ز قمر بر همین کن قیاس بخار

ارقام هفت

باز از خانه کج شده وان واکه الف و ث و ن
 در و شنبه علت ادب هم چنین تار و شنبه ز

ارقام اقام

الفصل اول در تقویم نجوم روز و شب و ماه
و همچنین آنکه در سبب مخرج و کتب نجومی و یا لام

در باب هفاد

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

در کتب

بهرام
شیر
سعد
مهر

در کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

چون که شب و روز و ماه و کتب نجومی و یا لام

روز و شب و ماه و کتب نجومی و یا لام

بهرام
شیر
سعد
مهر

۷ مریسم را همین شش است برهن کن بکجه عفت جیس
 طبایع بروج
 بر جارا تو بر طبایع دان ریح اوزان عفت صانع
 حدیث اثر در شکر کمان نور خاک و صبر جوهر کمان
 طبع جزا و دلو بله هوا دان خوی و خور و خور
 طبایع کواکب حدیث و کوه و دانا
 رضای که به شمر است روز و سه و چنگ و خن و خن
 شتری را کدورت فزونی کرم و دران و حد تو زوری
 باز بر رخ کن و در و بشی کرم و چنگ و طعش طعی
 شمس هم کرم و چنگ روزی نو کن در اجتماع و حد نظر
 سعد و ماده است و کرم تر زهره تیر سانه به و سده
 و انکاش را خزان قهر است سعد و ماده بشی و سه و در است
 شرف کواکب
 شرف شبان بکجه نور بر اثر شش کجه
 مفر از

طبع
 شرفان

۸ هر ضد را شرف بود بران شرف شتری تو خزان
 باید از حد بر شرف بهرام بهجوار خوت زهره باید رام
 تیر از شند است شرف هم چنین آید این بلف
 شرف برهن خانه تیر است دنب اندر شرف کمان
 هبوط کواکب
 چمن شرف کشت مرزا معلوم در برابر بود هبوط نجوم
 چون هبوط رضای سبب حج دان جیس بر ج حدیث
 جاسر بر رخ چون بود سرطان اندران مرورا تو باطردان
 باز بران تیر هبوط خورشید است باطرد رخ خورشید است
 برج هر هبوط تیر آید کدوم انکه هر سبب آید
 برهن باطرد بود چو شکر کمان هم هبوط و شکر کمان
 خانه کواکب از بروج کجه بر شمار برهن بهر سبب
 خانه شمشیر و بال شمس همه معلوم کرد و شمس
 شرف شمس فزوده در ج است یاد کیر این که باید فزود است

نامیده
 زهره

۱۱ بازت بر خلاف که هست روز شنبه زنده می کشد

ملک خاک

و ان در که طبع او است ترب زهره و پس قمرش را بر
ماز در است پس زهره بشنای که خوش تره
است و زنده می کشد ام که گویند نام او بهرام

ملک بادی

و انکه باد است طبع او قهیر رب زور و شایسته
تیر در است مقدم آمد باز هر راکشی که
و که از بعد زهره دان بهرام است بهر جبهه این
است و زور و شایسته این باد نور علم
بروج نوزاد

روشنی از پنج ماده در تاج که نام بدست
نور دان و نور ماده شین هم چنین تا به آخرت قس

بروج منقلب

ایکون

۱۲ بر جنب برج نقیص است و اندرین حکم است
صفت اول و در سر طای باز میزان و جدی است بدان

بروج ثابت

ثابت آید بر صفت چادر که عقرب و دلو و کواکب

بروج ذوج بدین

و در جوزا و خورشید و ماه و صفت این اگر خور

گویم این علم است بر زمین که بویان چهار خج بدین

بروج مشرق مغرب و جوزا و شمس

سر که آید جوزا و برج بدان بره و باز شمس و با بکمان

و انکه شمس می خیزد به خواند برج جوزا و دلو و میرا

سر طای است و ماه عقرب و انکه در آن از شمال

نور بیدار است و جدی بهم که بر آن از جنوب علم

و انکه طلوع

طلوع آن برج به ای شفق که بر نهاده شده از شرق

اگر که زاید ز مادر ایام
 اولین خانه تن جان است
 حیم از طبع است خانه و مال
 بیارین خانه
 ششای خانه نرنگه و آرز
 مرک در شتم است خوف خط
 عذر و دل از دهم جویند
 خانه در تن و امید است
 پنج ازین بگذر رسیده ده
 حکم آن بر ستور دان و عدد
 فرج کواکب
 فرج تیر برج طالع دان
 فرج ماه در یکم طالع
 زهره در هفتم بعد بر ام
 شاد در یازده است بعد بعد
 دین را تیر صغ صغ دان
 دان خورشید است جوامع
 انحراف خانه ششم بر ام
 رده ده فرج رسد زعفر

جلد کواکب

حد کواکب
 ارضاب حال و نایه جور
 حمل
 شتر را که مایه فرج است
 است روح زهره را بر است
 پنج دیگر نصیب بهرام
 دان کیوان چنان است نام
 نوس
 باز از نور حد زهره و چار
 است از آن نیز حد عدل
 سه درج نیز حد بهرام است
 دل را، نایه بهرام است
 جو نوا
 تیر را شش درج زعفر احد
 زهره انکوب دی است پنج است
 حد مخرج انحراف در کر
 دان کیوان شش است یکصد

۱۷ صدر او کرم غم اینست قسم مرغ خنجر خنجر

حوت

در شش از خوت صد زهره دار
صد پستان کرد از خوت
در برج صد فزون ندارد
باز بهرام دانه اندیشه
در دگر بپند ز صفت
در دگر فزون از آن صفت

الاضعیان

چند بود در برج ثابته ماه
جبهه بدن جبهه خواجه
مکه در برج صفت پاه
در زهره فکرت شایه
یا بود در برج جبهه
یا فزون از اتصال بعدین زین
یا بت هم وقت پیشین
هم را چو چستیا رکبتین

حما

در کمر را در خشتن حمام
ماه پادشاهی بهرام
در برج ششتری پاه
در ثور و اسب بود شاه
لیکن اندر برج آله به
بجایان به خستیا

از آن

شکرک و توبیخ

در کمر را شکرک در توبیخ
رو مقوم در کمر نایب
ماه پادشاهی ز جبهه
یا فزون از اتصال بعدین

سواری کردن

در راز است تا نوار شوی
چو طبع کمر شوی
اول در برج صفت مری
بس مرغ و منظوری دی
بیک دان کرد در شکرک
در خوارتر بود شکرک

ابتدای کتاب

هست در کتابت زهره باب
چند کمر خستیا بر کمر
ماه در برج صفت پاه
در تهرت تر شکرک

نام در ستاد

در کمر نام در حضرت شاه
تا طرب پاه
در خستیا سواری پاه
سوی مرغ پادشاهی دیوار
در خستیا سواری پاه
خوارتر تر شکرک

در دفتر بخواب و دهقان
یک شب نظر بر کویان
در دفتر بستان بیک
تا باشد بغیر از نظر
وین نظر ماست بیک
هم نشینت بیک
در تو خواهر صاف است
از تقاب صد کلمه در هیچ

بناهاد

حسب ریا بقر خواهر
که بود در روح نشسته
هم بپرستد و نظرش
که بود در خاک نشسته

ضیاع خریدن

چندین خریدت رای
برج خاک کوی سربازی
نظر او بکوک مسعود
که عادت بود از برج
در کویان نظر بود بخرش
یک به بدر نظرش

دختر نشاندن

در دختانش اندر باغ
بنایم ز راه هر چه باغ
ماه به برج ثابت
که کعبه را به باغ نظر

از گردن

فراغت کردن

در بخواب کنی رخت را
بیکر حشمت ساعت را
بطب ماه را بیک نهنگ
در بطن بپوشد بیک
کودک بتعلیم فرستادن

در حقیق سیری فرزند
اندر حشمت سیر بپند
جابر سر در برج بیک جوی
در بیک بپوشد بیک بوی
بوطرود بیک سر کویان
هر دو آن در کویان کویان

دار و خوردن

خوردن در دار بپند
حسب طاعت کوی بپند
ماه رنجه باشد در یا بپند
اندرین دم بخوابد بپند
نظرش بر سر زهره بپند
در نظر باشد بر سر بپند
چند نظر بر بپند بپند
هر بیک بپند بپند

بند خریدن

در هر بند بپند بپند
تا که در برج بپند بپند

وزیر بار نقوس یا نهوشه سخن زان که سر به تم نشسته

فصد و خجاست

در گزینش یا حجت رای آتشین بجای

نظرش در از نهوت پاک لب با این نه نشاید پاک

گفت که سر او در این حکم نظر از سر سر برام

سفر کردن

در گزینش سر به سفر ماه در برج شش

بیک بند روح خاک نیز یک در سعد و سخن گیتی

فتر از سخن کعب و در پیش یک با نه بیستم و هشت

و آمد شهر کردن

در بهر اندرون نور از راه پادشاه در از نه ماه

طالع وقت با ویم جو تابد و حمد کار با محسوسه

حاجت خواندن

یکی که تو حجت داری کز سر به خویش رازی

باز از آن

پند از سر گرفته به رین برج است در گزینش

یک در سخن پاک به هور در خدایت گرفته کاش تو

عهد بستن

در هم گزینش عهدی اندر کار پادشاه جدی

تا بود در روح تا به ماه سال از سخن دفع از آنرا

سفر کردن

مکه پنجم خورشید از راه ماه در نور حواه با به

وزیر بار سبج و حیدر نظر در دهان از رین

شکار کردن

درت رست کجا کجا کوشش در حشر کجا

با کمان جوهر عارفانه یک خانه از خانه تیر

اگر ای بنا به اندر صوت مکه در از به ریت

در دشت اوایل کواکب

مرغ را در دشت از آن سمور بدو تین در نیس عمار

۴۴
 همچون برادرین است
 شتر شتر برادران است
 نیز زه خرد و میوه دین
 بر کوه در دایم صغر همین
 بر پد هر دلبهرام است
 رنگه خرد و خون در کام است
 بر سبزه شاد و فیل
 رنگه زرد و صحرای چمن
 بر عیندی و صافان زین
 زه زه شده و دلبند بران
 تیر بر کوه کال و برکت
 شد وین و برکت کوزاب
 بر جویسی و دین است
 رنگه سبز و زان و نیشتر است

انصال ماه باقیاب

با جزار او شد و شاد است
 بش از کوه و کوه کجاست
 مطلب و جوت و صند
 به بود کوه و کوه کجاست
 نیت از صوبه و از کین کردن
 مایه ز خورشید و صین کردن
 در تیشین و شاد و نظر
 هر چه خواهر کوه و کجاست
 خوشی کردن به و جوت راه
 طلب مال را با کوه و کجاست
 با در جمع به سبک است
 نیز کوه و کوه کجاست

بدره ای

۴۵
 لیکه کار کار و کوه
 اندر فیه شتر و صحرای
 در تیشین و شاد و نظر
 درین و کوه و کجاست
 در بیت طلب کوه و کجاست
 زین نظر جاده تو بفراید
 در لوبان و نظر و کجاست
 به لوبان و کجاست
 خاصه کوه و کجاست
 نیز و کوه و کجاست

انصال قمر بزمه

در قمر شد و کوه و کجاست
 باشد آغاز کار و کجاست
 در قمر و کوه و کجاست
 در قمر و کوه و کجاست
 نیز کوه و کجاست
 لیکه جمع به کجاست
 به تیشین و کوه و کجاست
 کوه و کجاست
 در قمر و کوه و کجاست
 در قمر و کوه و کجاست

انصال قمر با عطار

در قمر و کوه و کجاست
 دیدن عطار و کجاست
 طلب صاحب کوه و کجاست
 اندر و کوه و کجاست

در تبیس فطرت این به با نوقت خردان رود
 بار تر بیع وقت تعلیم است آنم که بیع خدمت و سیم است
 وقت تعلیم بیک دان هموار بازگان اگر کمر و دیار
 در مقام بوی بکشتن عجل نرفت دن برید و بول
 اتصال قمری جل

در بوی بکشتن دان رخسار بکشتن زکار با بکشد
 حاضر رنج و جاده پوشیدن کار با سر سفره بکشد
 بازگشتن نظر بوقت تبیس کار بند این حدیث بکشد
 دین پر و خاتم و همقان بکشد و ان و عمارت بکشد
 در بند بکشد نظر تر بیع بکشد بکشد بکشد
 در تبیس بکشد نظر بکشد بکشد بکشد
 نظر در تر بکشد بکشد بکشد بکشد

اتصال قمری تبی

در تبیس قمری تبی بکشد بکشد بکشد

اول کار با قید و کشته بکشد به نجات تر و وزیر
 در تبیس بکشد نظر داند وقت کار تر و غیر
 وقت تر بیع با بکشد بکشد بکشد بکشد
 در تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد
 حاضر در تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد
 بازگشتن نظر بکشد بکشد بکشد بکشد
 در تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد

اتصال قمری تبی

در تبیس قمری تبی بکشد بکشد بکشد
 نیز رفتن بکشد بکشد بکشد بکشد
 بازگشتن بکشد بکشد بکشد بکشد
 وقت تر بیع بکشد بکشد بکشد بکشد
 وقت تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد
 بکشد بکشد بکشد بکشد

در تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد

در تبیس بکشد بکشد بکشد بکشد

فتح الباب

خاتمه مدخل منظوم

تحریر

جمہوریہ اللہ دہی ۱۲۴۶

۱۴۴۲ و در روز شنبه ۱۴۴۲

۱۸۸۱

هشت حرف که نام شده اند از الف ب تا هـ و ی را بید

اربعه محرم ادا دل را بشکند و ماه باده سبب بخند

دائرة آندو میدان اگر چه اندک میدان و اگر چه

آندخ بدان اگر دانه شش بدان اگر الف آمد که

الکرب آمد و بدان اگر دال آمد که بدان اگر

[illegible]

[illegible]

از بجزان امراض ایام عقلت و نبات از غناب نار الیه و جالت آ
و حبیب شان مهمل مواد فاسد و عصبان و معجون بر وقت ^{قلب} و مفرغ
که کاران سیمای امیر البره و قاتل الکفره زوج البتول و از بزم آل رسول
و سیف السلول ماضی فرگشت مولا و فعلی مولا و مظهر العیاض ^{مظهر العیاض}
عالم کبر غالب و مطلوب کمال طلب علی ^{علی} آن ^{آن} از هر عالی
ولی الله از هر دلی اولی مسواة الله و سلامه علیهم اجمعین ^ث
اما بعد چنین معروض نمیدارد و اقل خلق الله این محمد ^{احمد} بن
الشریف الطیب النکاحی که خدیجه بسیار سخت بلند و طالع
منذر خدایی حضور بار الهی و در منبر ^{منبر} و بر سر پیکاه سعد است
بادش و همجایه سلیمان با بارگاه کردون درگاه خد و عال ^{عال} لیل
خدیو ابرکف دریا مظهر الله فی الاشیع تهران الماء و التیغی خوش ^{السلام}

اندر

و السلام سلطان شاهی ملک ملک العالم صاحب القدر الموقر
 المظفر السلطان بن سلطان و الخاقان ابن الخاقان قان الخاقان
 و النور المظفر السلطان شاهی قاجار لاریت امارت اجله
 اعلام نصرت ما دامت الافلاک دوار و النجوم سیار و روز نشد
 چاکران و واقفان حضور شمس کزیده روزگار از حکیم دانشمند
 ذکر بابر در از کبریا نصرت و دانش ملاذ فخر الهیات بر زبان الهام
 صاحب قلم اعظم گذشت از کتاب بوالعین و تحسین اوان فیه
 ترجمه شمس از زبان جلاله بجا هر حکیم بلاط و بعد که ترجمه
 جان شمس و مقرر گردید که بیا رقی و واضح و پانی لایح تالیف نماید
 تا نفع خیر بر آید صاحب قلم و فایده بخش مهر نام
 باشد لهذا آتش از اشراف اعدا را بخت کشت کلام

اول

ز روز خورشید فلک کجاست نیم بر آب سبز
 پس از آنکه شمس پدید بر زمین نازش و در حجب نهاده
 و چرخ سالد که کوره حکیم مذکور شد بر بخت و بخت باریست
 از اراضی سیرج العلا حرا الذی تفرقه این خاک جهان شمس
 بمشهور بر دشت کل نیز بنده گیارا هفت یاب برادر
 و آنرا بسرب مرتب شده علی الله فی کل امر توکل و با
 انحراب العباد و تکی عمنزل افران این رساله انکه حکم
 الامور معند و هرگاه بهر وسیله بر لایق ذات الهیست بخود
 بمشهور است بر بنده بد از ابطین نیکیان رسته و این رساله
 که میگوید در صد و اعراض بر نیابت و در عفو بران پوشیده
 در اصلاح کوشند و بالله التوفیق و علیه الشکاکان باب اول

۵۵ در در سرت باب نهم در در حقیقه باب نهم
 مصر است باب چهارم در زکام و زلزله است باب پنجم
 در در حشمت باب ششم در در دندان است باب هفتم
 در در پیکر دندان که بدو گنجینه است که باب بی گنده شو باب ششم
 در در بوی دندان است باب نهم در در خفا و در نجاست باب نهم
 در در چیدن ز لوت بکنی باب یازدهم در در اراضی کوکب است
 باب دوازدهم در در غنم آمدن از نهر است باب سیزدهم در
 قولنج ایلا و کشت است باب چهاردهم در در حشرات باب
 پانزدهم در در اسهال و سیر است باب شانزدهم در در خروج صفه است
 باب هجدهم در در بواسیر است باب نوزدهم در در نواصیر است
 باب بیست و نهم در در عرق نشاء و در کاست باب بیستم
 اولاد

۵۶ در در سرت باب بیست و یکم در در حشمت و بواسیر است
 باب بیست و دوم در در صفت اثر است باب بیست و سوم در
 علاج کمر است که در اجوبه باغی و پزیده باشد باب بیست و چهارم
 در در شکم و قبی که از ریاضت و بار برسد باب بیست و پنجم در
 تدریج کردن و از سفید شدن باب بیست و ششم در در پرف
 ستون و مری و زهر است باب بیست و هفتم در در کینه و کینه
 عرق است باب بیست و هشتم در در پرف و از غرغره است
 باب بیست و نهم در در اعیان از زهر است باب سی و یکم
 در در علاج صدمات خاصه است باب سی و دوم در در کمر است
 در در سرت و پیش از سر است و یاد و کمر است و یاد و عقب
 سرت اگر در پیش سر باشد و بالار و بوقی از زهر است و خواهم

۴۷
 علاء الحسن است که قصد قیال از دست است نموده بخواه یا
 مثقال خون کم نمایند یا حجامت کنند بعد بچرخانند
 الله تعالی در دوزخ اساکت میشود یا ترناک خوب پیوندد
 و قیالی هم به پی و پیشانی و صد غیر بالند یا اینکه دهانه
 غناب و مثقال تخم کشنیر شیر کشته بخورند فوراً ساق
 می شود و اگر در وسط سر باشد و علامت ضعیف است
 مثل زردی چشم و صورت و پس تخمین لاجل از حرارت
 خواهد بود علاء الحسن است که پارچه از کتان باروغ گل سرخ
 آلوده کرده بموضع درد بیندازند ساق می شود نه آت
 یا اینکه کف پا را باروغ بنفشه یا و ام و نمک طلا نمایند که
 درد ساق خواهد شد و بوشیدن کل سخیل و غیره نافع است
 و غیره

۴۸
 و بهتر آن است که غذای روز منفرجه با سرکه انگوری کمند
 باشد و غذای شب آش آب انار یا سیب یا آب غوره یا
 اینکه دو مثقال تخم کشنیر را در هشتاد مثقال آب غوره شیر
 نبوشند فوراً ساق می کشد و اگر از اطباء متاخرین بپرسید
 اتفاق دارند و حقیر نیز این نوع معالجه نموده و نفع کلی بخشیده
 فی الفور و اگر در وسط سر باشد لاجل از سیر از زیاد
 بلغم خواهد بود و علامت زیادتی بلغم ملاطت خواست و نقل و
 سنگینی سر و پاشن شکر است علاء الحسن فی کردن آب بنفشه
 و آب شبت و سکنجب است و باید بگویم کرده و نبوشند تا
 بسیار شود که بزودی در دوا ساق کند آن بایست که مری
 بلکه لاجل با بر تابی آت بخورند و غرغره با مایع فقیرا کنند

صفت ابارج : کمپند سنبل الطیب و دار چینی و عجب
 حبیبان و سیخ و مصطکی و زعفران از هر یک یک مثقال
 سقوی دوزن بمهر آرد و رازم کوفه و مثقال از
 آب گرم غرغره نماید در همان ساعت در داساکن میکند
 باب دوم : در دروغ شقیقه است و این در دروغ است
 علاجش اگر غلبه خون ظاهر باشد آنکه یک پیشانی در
 پنی و قیال زنند و در ادعای محله از قید این شیرین
 و آب فیزی و کمر و صندل سیخ و روغن کلمه شقیقه
 افند : و اگر غلبه بیا ضلالت باشد تنقیه با بارج فقرای
 نکر بسیار مفید است و همچنین بخور چوب اشنان
 اسخوان یک آب سردی سه تخم و آب جوی باداکی
 الحی

در شقیقه

اشنان و ادکی از جادو شکر حل نمودن و به پنی چکاندن فی الفور
 ساکن گرداند و اگر نرسد غسل باید سوزانید تا علق انش
 پدید بیاید خاصه که چشم ضعیف بهم مایند و روی پند بر تل
 کردن الله اعلم : باب سیم : در صرع است و علاجش
 سنگین سر و بسیار آن آب دهن و کف کردن است در چین
 صرع و سفیدی رنگ و کدورت و اسهال و اسهال ماده در دماغ
 باشد و اغلب آنکه در زیادتی نور و شدت میکند
 علاجش آنکه کمپند عاقر قرحا اسطوخودوس سفیاج
 اقیمون سادی هم کوفه و پخته باد و وزن از مجموع موز
 منقی از هر سه همچون سوزند و هفت مثقال قبل از نوبه صرع
 باذن الله در یک نصف روضه نوشی خواهد شد و باید تعیل در غذا

صرع

نماند و غذا منحصراً بخود آب یا گوشت کبک و آهو و تیه و کبوتر
 باد و تیه مثل دار چینی و زیره و مغرهل و زنجبیل و کباب و مصلحت
 نیز در غذاهاست : باب چهارم : در زکام
 و زله و علامتش ظاهر است و علامتش در ساعت معالجه
 آن صعوبت دارد لیکن باذن الله تعالی بفرمانت که آب یا گرم
 بر سر بریزند بعدیکه احساس حرارت در دماغ کرده شود فی الفور
 رفع زکام می شود یا اینکه پارچه از لنان را به نعلات یا بش کرم
 کرده بر سر بندانند تا احساس حرارت در دماغ کرده شود فی
 الفور رفع زکام می شود یا اینکه کدر و منید یا به قطره
 را کوفته علی التبت و می مخلوط نمایند بقدر فندقی از آن بخور
 نمایند منع سیلان آب از دماغ خواهد کرد و باذن الله تعالی

زکام

باید شخص مریض نهایت احتیاط را بکند تا ماده نزول بسینه
 باین قسم که شبها کم بخوابد و روزها صلا بخوابد و اگر شب بخوابد
 خوابه و نشسته بکشد و بخوابد و در وقت خواب غره یا
 خشنای شش نماید و بعد بخوابد و در غذاها نهایت قلیل را بکند
 غذا البته بخوابد و هفت مثقال زنجبیل و سیاه دانه را نیم
 کرده با روغن رسته و پیویه یا آنچه ماده در دماغ است بخورند
 و بسینه نزول نماید و این چنین در مع نزول آب بسینه بسیار
 مفید است : صفات آن بکینه نشسته کثیر آب
 تخم خیار تخم که و خشنای شش نیمه با دام مقشر با قلابی مقشر
 نبات نصف مجموع کوفته بهمه بقدر خود ساخته شود و در جوی
 از آنرا در دماغ و اندام خصوصاً وقت خواب و بعد از بیداری

در کتاب من لا یخفی الطیب کویده که نگاه در شستن پستان
در دهان و همچنین کثیرا در منع نزول آب سینه بغایت مفید است
و در کتب متعددین از قبل ذخیره و ثابت این قره و کتاب مشهور
یهودی و این ماسویه مذکور است البته باید که چیزهای شور و ترش
و خفص اجتناب کند و مسکن بهتر آنکه تا یقین بهر سینه که ماده
بسیار از این در نخ قطع مواد در طوالت از منخوبین نهانند یا اینکه
یقین کنند که آن زکام است در اوقات این حال بسیار مفید است
همچنانکه خود محمد ذکر کرده در کتاب فخر و در کتاب من لا یخفی کویده
از برای بر نفس ممکن است آب از منخوبین بیاورد نباید کرد
که مبادا بسینه بریزد و هرگاه ماده زکام از منخوبین ته شود
شونیز بویید و شیخ ابو علی تصریح باین مطلب کرده و اگر بسینه

بریزد علاجش آنستکه ما الشیر خشک را بشوید و بکیند و جو بپزد کینه
شسته را هفت شال دو کونا رسته دانه با صد و شصت آب بپزد
کا و زبان با تش بلایم بچوشند تا هشتاد شال آن بماند
با پنج شال شربت بنفشه بنوشند صفت شربت بنفشه آن است
که بکینند ده شال کل بنفشه دار المرز را بچوشند و صاف نموده
با میت شال شکر سفید بقوام آورند و یا با شربت زوفای خشک
بنوشند صفت شربت زوفای این است هفت شال زوفای
خشک را با ده دانه سپستان ده دانه انجیر خشک ده شال
اصل السوس بوشانید صاف نموده با چهل شال شکر سفید
بقوام آورند و غذای روز شور بای کده اسفنج با گوشت
بره یا خرگوش بچپ و اگر تب باشد نان مرطوب سیب غذای

شب ز طعام بازده ششم برشت و هرگاه مانع از دفعه شود

نداشته باشد بقدر قوه و ضعف نزل و مریض اخراج خون نماید

که بسیار مفید است حقنه دانه در این مرض خطر عظیمی دارد که

خطه را بجای رسیده می کشد و دفعه نختواند نمود خاصه کسی که مجامعت

سینه او ضعیف باشد الله اعلم باب پنجم در در چشم است

بهترین تدابیر در می نفث چشم آنست که حفظ کند چشم از آلودگی

بسیار گرم و بسیار سرد و از گرد به بسیار و نظر کردن بخطه و قوه

و اشیا و سفید براق و بقضا خود آمدن و سحر سوار و بایر

و غبار غلیظ و دود و شد بد و مداومت خوردن سیر و پیاز

مکر اشیا و عادت دارند بخصوص اهل دارالمرور و سکن خواجه

و علت این در کتاب شرح جوامع بیان شده است و همچنین

نظر

در در چشم

مفر است ضد کردن و مجامعت کردن و خوابی و مجامعت فتن و مجامعت

بسیار دفع می کند چشم را غلبه طبیعت و کشودن چشم در آب صاف

و سرکه و صندل و قوتی که ترتیب داده باشند باب رازنا

یا آب زرد خوش و برود رمان و صفی و شکله که بیدار آب را

باید آن یکم با صندل و سفال غسل صاف کرده و با شستن باید

و کف او را گرفته تا اسهال بقوام آید و غلیظ شود و بعضی اوقات

بمشد بسیار تقویت چشم میکند و همچنین آب بادبان تازه

را بگیرند و شکر سفید داخل کنند در قوه چشم معجز است

مثلاً بیت مثل آب بادبان را با پنج مثقال شکر سفید داخل کرده

صاف نمایند و گاهی چشم بچکانند و اگر رمدی بود اسطوخودوس

افشاید یا مجامعت با شستن عارض شود علاجه چشم را شکله که بایک

لنه

و بوسید و لوبست بیکه زرد و نرم ساید و از آن
 کرده بچشم کشند و دهان در اسکی میکنند ان الله تعالی
 یا ششم در دندان است علاجش آنست که اگر در دندان
 غصه دیگر باشد بکیزد موثر جرا و با نوبه که نه در باون کسی گفته
 و بر دندان در دندان نهاده فوراسکی میکنند یا بکیزد نیزه
 سکه العشر بنه بچیده بر دندان نهاده در اسکی میکنند و بخای
 و قطران نیز چسب است و داغ کردن دندان با آن در درانور
 میکند و هیچ تدبیر در دسکی کردن دندان بقدر آن نیست که آب
 سرد کرده یا برف ریخ در دهان بکیزد به فایده چون گرم شود بزرند
 و باز تازه کنند و لاه باشد که اول در دندان نهاده شود و پس بکین
 خواهد شد ان الله صفت بچونیکه در دندان می نشاند بکیزد
 بکیزد

در دندان

بکیزد نریاک و میوه یا به پا دوز هر از هر یک و شغال فضل صلیت
 از هر یک کشاید یا به بکیزد بچشم کشند و بر دندان
 یا به بچشم در دندان کشند که بر دندان کشند یا به کشند
 عاقر و صا که قیخته و ما به که بر کشند و بکاه در آفتاب کشند
 آن طرف حرکت دهند و اگر سکه خشک زاده کنند خفا که
 غسل شود پس بکیزد از وی برین دندانیکه باید که نهاده شود و نهاده
 صبر کنند پس سازند و بکزند اگر باستانی بر آید فضا و آن در دیگر
 بر نهاده تا باستانی کشنده شود ان الله یا بکیزد آب است و آب
 در جام کرده در آفتاب نهاده تا بقوام غسل آید و در دردی
 بن دندان را بدان ملکه کشند تا باستانی کشنده شود ان الله و بکین
 باید کرد که دندانهای دیگر نرسد یا بر طریق که دندانهای دیگر را
 بکیزد

در دندان کشند
 بدون کلبه

پوشیده دارند و الله اعلم باینست در بدو بی دمان
است اگر سبب بوی دمان معده باشد علاجه آنست که بگوید
منقاری از سبب بوی کدو و برک مورد تازه مساوی هم
با هم سرشته مقدار فنی هر صبح بخورند بوی دمان اسان
است الله یا اینکه بگوید مزه و ابل را است وی هم کوفته و سرشته
مقدار اندک بخورند بسیار مفید است باینست در خفا و در
در خفا و در کج
اگر سبب بیاد بی خون باشد علاجه آنست که چیم دروی
سرخ باشد و اگر سبب بیاد بی صفرا باشد علاجه آنست که دمان
تغ و خشک شود و در دو سوزش و حرارت و تشنگی شدید بگوید
و اگر سبب بیاد بی بلغم بود طعم دمان شور باشد و در تشنگی بمان
باشد و حرارت و تشنگی اندک باشد و اگر سبب بیاد بی سودا باشد

باشد طعم دمان ترش باشد با عفت دانه کاندک بهتر است
علاجه آنست که هرگاه قوه تر است از قوه مانعی نیست آن
کند و خندان خون بگوید که در غشرا فند خصوصاً در خفا و در هر کجا
زایل شود یا اینکه بگوید سرکین سکر با آب نوت پائیز و دمان
غزوه کنند فوراً در اسان کنند الله و اگر سرکین اسان
خطاف و سرکین سکر از پیران خلق طه کنند مفید خواهد بود الله
اعلم باب دهم در چسبیدن نلوا است بخلق علاجه آنست که
برکه دانه غزوه نماید یا اینکه بگوید مایه سکر در باطل است و بگوید
و در سرکه حل کنند و غزوه در حال ساقط کنند الله و در پیرانی
آنست که سیر با سرکه پرورده یا سیر تنها بخورد و در حمام رود و در آب
سبب بپوشند تا عطش غلبه کند و هر ساعت آب سرکه کرده ببارد

در چسبیدن نلوا است
بکلی

۵۱ و پنج در دهان گیرند و بریزند تا بیرون آید و اگر طلب با کس
 کرده یا برف پنج باشد اندر دهان گیرند یا بر لب تند بطلب
 بیالایند و اگر بر بخورند در آفتاب بنشینند یا بدوند و دهان
 کنند و لاسته آب سرد بر لب نهند تا از گرمای بگریزد و بیرون آید
 در ابرایش کوش ^{و الله اعلم بالصواب} باب یازدهم در ابرایش کوشش است که از
 آنها آواز دروغ است و در کوشش هر سه علامت است که
 افسه کردن شامی بسیار خوب و نجیب نند در آن صاف کنند و
 از آن در کوشش چکانند و نفاس کن میکنند و همچنین روغن
 و روغن موسک نیز سکن میکنند با دن الله ثم طریقه کوشش روغن
 افسه کنی است که در مثال افسه کنی با آب حوت بده صاف کرده
 مثال روغن زیتون حوت بنده تا آب تمام شود و روغن با نده و
 سب

روغن افسه کنی

و همچنین است روغن موسک و الله اعلم باب دوازدهم در خون آمدن از بینی
 از بینی است و آن بر سه گونه است یکی آنکه قطره خنده آب و باز
 دوم آنکه قطره قطره آید و در بر استیم آنکه بسیار آید و علامت
 اگر سبب زیادی خون باشد باز نباید داشت تا آنکه طبیعت دفع
 برود پس اگر از حد بگذرد و قوه ساقط شود و پیرا بدشتن
 کرد و در کوشش خون اندک اندک از کس بیرون کردن بهتر و صواب
 علاج است و در آنکه خون آمدن از بینی اما در آن که چکانند
 آب بجان آب بپوشد و آب کوفته را و آب سرکه بپاشد و ماده الایع
 و چکانند آب کیتیر نیز با لافور نیز سخت نافع است و مکرر بپاشد
 است و هم ضرری نیست و همچنین آب سرکه بر سر بینی و آرد جو کوه
 و گلاب و عاریسی و آفتاب و صندل سرخ و اندک کافور و قلی ترابک

خون آمدن از بینی

همه بیکه برشته و بر سر پیشانی ملاکند و اگر کج گشته بیکه
 کند و بزرگ پیشانی ملاکند نیکوست و اگر حاجت بر او می باشد
 باشد بیکه نه شب بمانی را و نرم ساخته و اندکی به بینی بدهد یا
 نهایت احتیاط فرمایند و اگر در وقت حاجت یا پیش بخت بخت
 از سوراخ راست بینی خون آید حاجت بر سر ایشان است یا نه
 و اگر سوراخ چپ بید نماید و اگر از هر دو سوراخ بینی آید بر سر
 جانب بید نماید و باز در بالین و در آنها بستن و در آب سرد نشستن
 و آب سرد در آن کوفتن بسیار مفید است و الله اعلم بالصواب
 در قولنج ایلا دوس است علامتش سردی دست و پا و شدت
 و خوردن غده ای غلیظ قبل از حد و شربش و شعله شدیدی قبل از آن
 و نکشتن غده او پس صفت مهم اشتهاست علامتش تهوع
 و گرسنگی

در قولنج ایلا دوس

نه این در اول حقنه و شیاف کردن و منع از غذا است
 حقنه بیکه نه آب باجه و دست مثقال و شکر سرخ و اگر آب گلاب
 و تخم چمن از هر یک و از ده مثقال و ریوند چینی و نمک طعام از
 یک نیم مثقال داد و به آب باجه یا بنیند و نیم گرم در
 حقنه کنند یا بیکه نه شیر کاه نیم سبزه و نیم گرم و کلال
 مکه و دو مثقال نرم کوفته و با شیر نمزود نموده و اگر آب گلاب
 و تخم چمن مکه و از ده مثقال در شیر حل نموده حقنه نمایند یا
 بیکه نه آب برگ چغندر و صد و شصت مثقال و شکر سرخ
 نبات مینت مثقال با روغن سپدانچر یا کج و از ده مثقال
 و نیم گرم حقنه کنند صفت شاف بیکه نه تخم خنظل مثقال
 با شکر سرخ برشته و شیاف کنند و لیکن این شیاف موثر
 در تخم چمن

حقنه

و حرارت میشود علاجش آنست که بکزند تخم کشتیز و زیره و کرفس
 و سقز و کلپر و نار دان خشک از هر یک سه مثقال با نو شغال
 آب بچوشند تا نصف رسد و صاف نموده و هفت مثقال آب گاو
 نیز داخل کنند و مقدار هفت مثقال از آنرا بخورند و قند در
 ساکن میشود و تا به دای هفت و ششای تقیع نمکند شغال
 دادن و علت آنرا در کتاب جوامع مذکور نموده ام و بهترین
 این همچون است و هفت مثقال آنست که بکزند فلفل و دار فلفل و در پیل
 و سداب و زیره و عسلجان و فرفره از هر یک نه مثقال و سقز
 نه شغال این ادویه را نرم کوفته و عسل صقی چهل مثقال برشته
 چنانکه رسم است و شربت بکشد و نیم فوراً اسهال آرد
 در در اسکی میکنه باب چهاردهم در زحیر است و او

در زحیر

و او یا صادق است و یا لاذب علاجش آنست که بکزند زیره
 و زنجبیل و طعالم بخورند تا اسهال پاک شود از خلط و هر روز صبح
 ریشة خطمی و لعاب اسپرزه را با عرق بید کوفته و با بهک
 و تخم ریحان بکشد و با روغن بادام حوب نموده و داخل لعابها
 بخورند و هفت و ششای تقیع است بکشد در زحیر کاذب
 هفت بکزند لعاب اسپرزه و لعاب ریشة خطمی و زنجبیل و عسل
 و روغن بادام سه مثقال بکشد در دود هفت و ششای تقیع
 و زرش آتش بادام و شب چلو باز ده تخم نیمبرشت و اگر زحیر
 طفل شیر خوار بهر سه بهترین علاج اولاً بهر بزرگ کردن باد است
 و بکزند تخم ریحان و زیره کرفس و می کوفته و پنجه باد
 لاد کهنه خمیر کرده و با شیر مادر بنوشند در جهان ساعتی است

در اسهال معده ۵۷ باب نهم در اسهال معده است که آنرا جری خفیه گویند
 علائمش آروغ ترش و قلت عیش و دفع شدن طعام بدون
 هضم و گاهی عطش که بیزهر است علائمش آنت که بکثرت
 عصب و کندی از هر یک بقیضال یا نخواه و کم تر بکندی بقیضال
 تر یا بکثرت بقیضال کوفته و با عسل کف کرده بپزند و حب
 شربی بقیضال بخورند در ساعت اسهال را پاک میکنند
 یا اینکه بکیرنه یا نخواه و کندی و کفای آب و می نیم گرم کوفته
 سیاه را نیز کوفته و دو ابار با آن بپزند در صبح و شام
 بقیضال از آن بخورند و این صفا بسیار نافع است بکیرنه کافور
 صندل سحر و آب رگانی حل کنند یا در شراب و غرقه
 به آن تر کنند و بر صندل و تیرین به ابراش که بجام بسیار

۵۸ بسیار گرم رود بدن را مالش بسیار دهند و بر عطش کنند
 و آب مطلقا نخورند و غذا در شب باز روی بکند کباب بکشد
 و کجک مانند آن با دار چینی و زیره و فلفل هر یک که باشد
 منداست و الله اعلم باب نهم در خروج مقده است
 بکیرنه شخ کوفته و شخ کوزن سوخته و صفت بلوط کهنه
 و شب بانی و عصفور کلسنج و پوست مار و مور و سبزه را
 مساوی هم کوفته و آب بپزند صاف نمایند و در آن
 آب بشینند و نقل از انزوم کوفته با روغن کلسنج مالیده
 تا مثل ترسم شود صفا دهند و اگر شقاق در مقده باشد بهتر
 آنست که بر روغن تخم مرغ با روغن مغز نهشته زرد الو یا شفا
 چوب کنند و اگر آنرا مس و حرارت و سرش نیز باشد بکیرنه

در خروج مقده

ششم مرغ بار و غنم که سرخ در بادون بر بینه تاسیاه
 و طلا نمایند بسیار مفید است مابین هفتم در بوباسیه است
 و آن بقیعت اول به دهم است یکی دانه است که اندرون
 برین مفعده پدید آید دهم مابین دهم و نهم که در تیکاه و حوالی کرده
 که در بار و مفعده یکدیگر که آنرا بوباسیه گویند آنرا آنکه در
 بود و گویند است یکی آنکه هیچ خونی و رطوبتی از آن نپاید در
 کند و دیگری آنکه خون و رطوبتی از او آید و کم در دکنند و با
 باشد که هیچ در دکنند و این دهم بر هفت شکل بود یکی
 فلس مایه دهم تخی یعنی هیچ درخت فرما سیم غنی میجو
 آنچیز چهارم غنی میجو دانه آنکه پنجم غنی میجو ششم ثولولی
 هفتم قونی یعنی مثل دانه لوت و طلا مناسبت ظاهر است

در بوباسیه

علاجهش ریاضت بسیار و مالش دادن بدن و حمام رفتن و
 بسیار کردن است اگر خون آید و فاسد می باشد باید که
 با سیتی زنند و به زرا بطبوخ هلیله از خط فاسد پاک کنند
 آن یکدیگر نه شش لاسنی و کل بنفشه و کاسریخ مکده و شغال و بوب
 هلیله زرد و هلیله سیاه و بوبست هلیله مکده شغال ستمای
 و شغال تربد بخوف نیم شغال ترخچین و دوازده شغال همه با هم
 خیسانیده و حبشانیده و صاف نموده بنوشند و اگر در رشت
 داشته باشد بکینند و دانی از لوف شامی که آنرا افرا رسی فلک
 گویند و آنرا بخور نمایند فی الفور در رساکی میشود یا اینکه بکینند
 دانی از متعل ازرق و دانی از لوف و حبشانیده و آن حب را بخور
 کنند و فعلا در رساکی میشود و اگر احتیاج باشد یکدل خون

۴۰

۸۰ لوبهیر باید شخص در آب گرم نشیند و روغن مغز شسته
 تلخ و روغن مغز شغال و روغن کوبان شتر مالند تا بوی سیرم
 شود و تقطیع شود یا بکیزند آب پایزا و بیدنبه آلوده کرده در آن
 و اگر بجای آب پایزا زهره لاد باشد و یا عصاره نخود و بیدنبه
 بهتر است و زرد رنگ باشد و این شیاف در تقطیع خون بوی سیرم
 است بکیزند ششم خنفل و دو شغال و مغز بادام تلخ سه شغال زرد
 کوفه شیاف کنند هر ساعتی یک شیاف تا پنج ساعت شیاف
 و فضا تقطیع کند و مادامیکه خون سیاه باشد رنگ سیرم
 نشود حبس نباید کرد بعلت آنکه در ضمن او منقراست
 قبل خفقان و سبکنی بدن و یا نیولیا و غیر آن اگر حوائط
 باشد حبس کنند این شیاف بسیار نافع است و عفت آن بکیزند

۸۱ نرخیب و کچده و خون سیاوشان و کربابی شمع مسای
 و بار روغن کوبان شتر برشته و شیاف سازند و این قرص نیز
 نافع است صفت آن بکیزند طوطا و دو شغال و کربابی شمع مسای
 عربی که گیشال کنیزانست سته و کل محشوم از هر یک نیم شغال
 بار هیک قرصا کنند شربتی دو شغال با دوازده شغال شربت
 والله اعلم بالقلب باب هجدهم در نواصیر است و آن قرصه است
 مقده که دایم ریم و حرکت از او دفع می شود و گاهی باشد که
 ریح و براز منقطع شود علاجش آنکه بکیزند طویای سبز و آب
 یا اینکه زاج سفید و زنجار مسای هم کوفه باشند و فضا
 قطع حرکت بکنند و اگر از اینها اصلاح نیاید قطع باید کرد و طریقه
 قطره از گنا بسنج و جوامع پان نهاده ایم باب نوزدهم در عرق

۶۵ و هیل و قاذیب از هر یک سه شغال مصطفی شغال
 مصطفی تربدروغی چرب که ده کد هفت شغال قدر شغال
 چغشغال است صفت نهاد محصل خضی کی صبر صندل و غفران که
 دو شغال کل از منی بکفال کلمه سوخته چهار شغال همدار آب تا جوی آب
 کاسنی بایند نهاد و مانید صفت نهاد بکیرنه برگ کلم را در آب
 بپزند و بگویند و زرده تخم مرغ و فلیس در سرکه و اندکی آرد جو
 شغال روغن کلسرغ با هم پاشینند و برشته و صفا کنند
 پنجم در جوی آب و آن بر دو نوع است یکی جوی آب است
 و دیگری آب و ظاهرترین علامتش آنست که اول در میان انگشتان
 آید علامتش آنست که تنفران صغیر و محرق و با بطن کرم را بپزند
 به نفع صبر و حب البخل که بسیار نافع است و بجزیره رسیده صفت

در جوی آب

۶۶ صبر بکیرنه صبر شغال بایست شغال آب کاسنی و پست شغال آب
 و بکیرنه روزی بایند و صبح بخورند بدین طریق که سه روز بپوشد
 بخورند و سه روز بپاشیند و بخورند و باز سه روز بخورند و سه روز
 پاشیند بهین سوال تا نه شغال از صبر خورده شود مالک و جوی آب
 خواهد شد و مطبوخ بایند که پیش از کاشنه آب شاله و آب کاسنی
 بسیار مفید است و در روزهای غیر سهیل نفع خضی از قیاس جوی
 سیاه و شان و خارشک و ریشه کاسنی و تخم کاسنی از هر یک یک شغال
 آب کاسنی و آب شاله که سه شغال بخورند و پس از نفعی اصلاح
 مزاج باید کرد برقی آب کاسنی و آب شاله که سه شغال بخورند و بعد از
 تدریج کورد و آبی باید استعمال کرد تا خشک شود و قبل از
 جایز نیست خشک کردن صفت طلای که فوراً خشک میکند و در دو حال

در دو حال

۹۷ ساکن میکند مخصوص جرب طب البکیرند صنع عربی بلبله کابی
 نرم گوشه اند تا فیه بیرون کرده در آب کافور حل نموده بپوشانند
 و بعد از خش شدن دوا روغن زیت و قطره از غسل سکر لیسند
 دوا غالبند صفت طلای دیگر بکیرند یا میران و اقلیمیای فقی و قیل
 مردار سنگ و زرد چوبیس و زهرم کو قه بر روغن کلسه ج باز غلیظ
 کرده طلا کنند و غذای روز گاهی سکین یا ترخیا را یا نایا رس
 شیر و شرب طعام بخورند و از غذای شور و چرب و مشربین احتیاج
 نمایند و ملازمت حمام بسیار مفید است اما خار سیکه بی جرب باشد
 آب کرفس و سرکه و کلاب و روغن کلسه ج طلا کردن و بعد از غشی
 بجام روغن بسیار مفید است باب هجتم در غارش دست پا
 اعضا است اگر غارش در دست و پا بهر سه غارش است که بکیرند

در غارش

۹۸ آب بسیار گرم را و کفی از نعل طعام در او بریزند و پارایک است
 میان او بکند از نعل و غارش را ساکن میکند یا بکیرند آب
 چغندر را گرم کنند و دست و پا را در وی نشیند و بعد از استراحتی بپوشانند
 از نعل و پا روغن بادام یا کاه طلا کنند و اگر در چشم بهر سه غارش
 شحم مرغ را با نعل شسته طلا کنند و بپوشانند و اگر غارش در
 مقعد و فرج بهر سه بکیرند شب بانی سوخته با قطران مساوی
 بپنجه آلوده کرده بخود بردارند یا آب نازین را مخلوط کرده در آن نشیند
 تا اندکی غلیظ شود و به پنبه آلوده کرده بخود بردارند نافع است
 هجتم دوم در علاج سوختگی آتش است بیاید دانست که تا
 بناید که آتش که زخم شود بطلا کردن و دوا می بارده و یا بسته که
 که لاغری نباشد مثل آه سفید و سفال نو سفید آب بر نسیده و

در سوختگی آتش

۶۹ و فوفل همه را با آب گشیزند ساینده طلا نماند یا کل از نی
 آب سماق یا سرکه سرشته طلا نماند و بروغن کنجد یا روغن
 طلا نودن نیز مفید است و اگر تنگی رخ و رخ شود بر هم آید علاج آن
 باید کرد اگر وجع و درد شدیدی نباشد صفت آن بکینند آنکه
 برنیده سه نوبت یا هفت نوبت با آب بنشیند و خشک کنند با
 روغن زیتون یا کنجد یا کهنک و قلی بنفشه شخم مرغ و اندکی کف
 قلع بپوشند و بر هم سارند و طلا کنند و اگر وجع و درد شدید
 بکینند مردار کینک و آنکه نماند کل سرخ و خاصاوی
 مجموعا نرم ساینده و در زخمها با روغن کهنک چرب نموده
 و این دارا بپاشند دفعاً درد را است کن کند و کمر از تنگی
 ملتحم می شود آنگاه باشد سبب نوزدهم می باشد علاج آنکه

آنکه بکینند کل سرکه شور و آرد جو با روغن بادام یا کنجد بپوشند
 و طلا کنند بسیار مفید است و آب سر شستن نیز مفید است
 با آب سیم در علاج کسی است که او را با چوب یا غیر آن زده
 باشد اگر جای افتد بهترین چوب که درد و درم و زخم را از عفت
 باز دارد پوست کوسه است در همان ساعت که زده شود
 کنند و گرم و تراست بوضع الم رسیده بپوشانند و بگذارند تا باران
 و چون بردارند درد و درم زایل شده باشد خاصه اگر اندک خاک
 چوب کز بر آن پاشیده باشند پس آن پوست بپوشند و اگر
 اتفاقاً صبر و ماش و مغا و کل از نی با وی هم نرم
 و با آب رک بود و بپوشند و بر موضع کوفته شده طلا نماند
 فی الفور درد ساکن و کبودی اعضا رفع می شود بعون الله تعالی

در خشکی و قبح ۱۷ باب بیست چهارم در خشکی و قبحی که از ریاضت و سواری پیا
روی هم رسد نباید دانست که بسیار باشد که بواسطه سواری و
ریاضات خشکی شدید بهر سه خاصه در وقتیکه فضولات در بدن
باشد و در این هنگام محتاج به علاج میشود علاجش آنست که اول
سواری و ریاضت باید کرد و آسایش خواب بر سر زمین ^{و انگاه}
تخلیص فضلات که در حوالی حبله و فضلات متعجب گشته باشند
و دلگ متواتر و اعتدال کبریا بهای معادن و نه چنان محال
قبل از روغن یا بون و روغن شبت و روغن نعنه و غیره که آن روغن
ناخنهای پا را به روغن که باشد و فعلاً رفع خشکی میکند خصوصاً
خشکی بسبب یازده روی باشد و اگر فصل تابستان باشد یا اماره
آب سرد که داشتن در زمستان در آب گرم که آتش نیز بسیار

مفید است و الله اعلم باب بیست پنجم در تدبیر حفظ کردن پوی
سینه شدن باید دانست که بهترین تدبیر صذر کردن از چوب
بار در طب است از قبل خواب که وضو را و اشال آن و بعضی از
که در او رطوبت زاید باشد خاصه که هوا ادا و تیه که در این
نافع است باغاق کل حکم هیجاست است و آنکه وسیله
و زنجبیل و بادیان و دارچینی و زیره و میخک و زرد چوبه و زرا
و معاصرین که در آن لعل و یا قوت و سنگ جد و روغن شبت
طلا و عسره و فادر هر حیوانی باشد چنانچه در قرابادنیات
صف روغن که طلا نمودن آن نافع است بکینه سیاه دانه و
و میخک که هفت مثقال کوفته و جوشانده و صاف کنند پس
چهل مثقال روغن زیتون یا روغن پنجه دانه بجوشانند تا آب تمام شود

در حفظ کردن پوی
از سفید شدن

روغن بانه درین بوی مالیده و طلا نمودن روغن قطانیه
دارد و صفی است که بکشد قطانیه چهل مثقال و سینه مثقال
کوشه و در یکشنبه روز خپانده و با نو و مثال روغن کوبیده
ملایم جوشانند تا آب آن برود و روغن بانه پس صاف نموده
غالبه صفت نمائید که سوراخ سیه کند بکشد خا و میخک و جوش
مکده فرو و نمده جود و همه را با آب نارنج یا لیمو گرم کرده بپزند
و اند و اگر از خضاب سی و شش کی در بوی پدید آید روغن شادام
جوب باید کردن اما اگر سوسه سفید را خواهند که سفید تر شود بر
دارد برنج را محلول کرده شب بپزند و صبح با آب غسل بشوند یا آب
نارنج یا بر سر زده هر صبح بشویند و سوراخ سیه نکند و اگر
باب بیت ششم در تپه ستردن بوی پی نوره خاصه در رنگه

بدنیکه بسیار نازک بود و هم آن باشد که از نوره چشم شود
زرنج و آب که آب نیده مسوی و صبر حسن مجموع و با آب جوشانند
در آفتاب نهند تا بته نشینند و صاف نموده دیگر باره در آن نارنج
کنند و جوشانند و در آفتاب نهند تا چنان شود که اگر بر سر بپزند
در حال سوزی او برود پس قدری روغن گاو یا غیره در آن بریزند
با شکر نرم و ملایم جوشانند تا آب آن برود و روغن بانه پس
برند که سوسه را ببرد و هیچ نوزاند و اگر بوی آفتاب خواهند دفع
بکشد آب برک شعله با سکه که دکلاب باله و خطه صفت کنند
بشوند یا آب سحان آب برک سپه و آب برک مورد و قلی
میخک داخل کرده باله سیکو بود و اگر خواهند منع سوسه
که زوید و اگر برید رقیق باشد بکشد آب برک شادام

مورد و شوکران و مسکه بر موضعی که خواهد موی سپردن
 طلا کنند و اگر پردن بسیار ضعیف بود و جدا است کردن
 شود و اگر موی داشته باشد بکشد و تریاک و تخم سرچر که
 طلا کنند نیکو بود و اسپجین بالیدن خون خفاش و خون کفت
 و خون غار پشت و زهره هر دو خاکستر است و در وصف خوشه
 ماسکه که یا آب برگ شاه و آنه نبات مفید است و بجهت
 زیر بغل چنانچه پیسه در آج را از نموده اند اول خوب را بکشد پس
 باله هر بار ضعیفی شود تا بر طرف شود و الله اعلم بالصواب
 باب بیستم در کندن بغل و کندن عرق است علاجش آنجا که
 بسبب اعتلا و تقفن احتلاط بوده باشد تقیه و استخوان
 باید کردن و آنجا که اسباب دیگر باشد از قبل تا آخر غسل

در کندن بغل و عرق

نبات و حیض و زبادی عوارث قلب و جگر و غذا ای می بود
 حله و باز بسیار ترک آنجا باید کردن و هر صبح خربا نیکو است
 خوشتر که خوردن مثل عرق پد شک آب لیمو و قند یا الوب
 نبات سینه با گل سرخ و کلاب با عرق دار چینی و عرق تخم کدو
 با قند یا طلا کردن صندل و مسکه با برگ مورد تازه یا کلاب سینه
 و یا پوست نارنج یا کلاب سینه یا آب برگ سبب یا آب سیر
 پان و حمام سوار از رغن و شستنوی کردن و پیرهن کلاب و عرق
 پد شک کردن مفید است صفت دیگر که کندن بغل را موهو
 کند بیکه در صندل سرخ و سینور و گل سرشوی و کهنج و زنج
 سفید و خنجر و کدو بکمال کوفته و با کلاب برشته و صهارخانه
 و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت با کلاب سینه یا لند با

باب بیست و هشتم در تدبیر رفع لاغری مفرط است باید دانست که

سبب لاغری چیست تا رفع آن نماید مثلا اگر سبب لاغری

غذائی بود که از روی خون ریزی تولد گشت غذای مخالف آن

باید خورد و اگر سبب ضعف قوه الهضمه بود تقویه آن باید کرد

بموجب سرفصل چنانکه قبل از این مذکور شد و اگر سبب

قوه جاذبه بود و یا سبب ضیق مسامی بن بود ریاضت

و مالش معتدل در حدت آن باید نمود و عرق باید آورد و اگر سبب

خون باشد تدبیر موافق باید کرد و خون را بخوردن لطیف

و مانند آن صاف باید کرد و صفت لطیف را بگزیند و پوست باید زد

و پوست بلبل و پوست کبک کابلی و طبع سرد سیاه و آله متفرد

کثیر بوده که به شغال مجامع از نم گرفته بکره گاو چرب

نموده هشتاد مثقال عمل مخلوط نموده و یک ارپس در دهان

جایگاه گذاشته تا نراج گیرد و قدر شربت آن شش مثقال است

و اگر سبب لاغری عظم و بزرگی سپرز یا گرم که در اسهال بکشد

باب شش و علاتش در کتب مطهره مذکور است و باید دانست که

نه اسهال در رفع لاغری بعد از رفع اموات نفسانی است

عطرهای موافق و خوردن غذاها میسر از آن خون صاف تولد

شود از قیاس گوشت بربه بریان کرده و حلیم و خود آرد

یک و گوشت مرغ خانگی و گوشت بزغاله شیرست یا کباب

و دوح تازه خاصه نان و انگور سفید و سفره بادام تازه و بنفشه

و زرده تخم صفت بگونیک هر صبح خوردن آن شخص را از

درنگ بشرد را سبب که گرداند و قوه باه را زیاد کند بکشد

۷۹ مفرق و مفروق و مغزیه و جب الخطر و جفوزه همه را
 مادی هم نرم کوفته و با غسل رفته قهاس اند و صبح
 بخفته دو یا هفت عدد بخورند و از پس آن بقدر چهل مثقال را
 گفته غلیظ بنوشند خاقه که یکبار بشن خوریت باشد با عادت
 برابر خوردن داشته باشد صفت روغنی که مالیدن آن
 به زرافیه کند و محبت است بگردن کرم خراطین بکن بر کافور
 باشا خای ریزه آن که در زمانه دران کرنا گویند در روز
 نهین آب بریزند تا محض شود و غلظ آب بماند پس از اضاف
 و پیاز کس بگویند سه روز بخورند هفت سیر و زفت در
 داخل همان است کرده با بکین شیر الاغ خندان بخورند که بکین
 و از اضاف مانینه و هفت سیر روغن کهنه در آن ریخته و بکین

بکین ملایم و نرم بچوبانند تا آب آن برود و روغن بماند
 پس از آن بر هر عضو یا بر تمام بدن که بماند در مکان گرم
 در حمام به زرافیه بکنند بعون الله تعالی باب بیستم
 در بیان احتیاط کردن از زهرها و علاج کلی آن باید دانست که
 که نبرد که در این باب احتیاط و اندیشه لازم است چنان
 نمودن از خوردن طعامهای است که طعم آن قوی باشد
 طعمیکه بسیار ترش یا بسیار شیرین یا بسیار شور باشد
 که رنگی و تشنگی بسیار در جانی حاضر نماید که سبب دا
 چربی خورده شود که از فرط تشنگی و تشنگی احساس طعم او
 خاقه در جانی که توهم این معنی باشد و باید که بر پل
 هر روز صبح قدری از بکین مسرود بطوس و یا تر یا قلع

در احتیاط از زهرها
 و علاج کلیه

و یا تر باقی اربعه و مانند آن خورد تا از اثر پخته
 این باشد و اگر کسی باشد که حصول این تر باقی
 ممکن ایشان نشود هر روز صبح بعد از کردنی کراهه کاه
 باروغن با کمی شکر و تخم شلغم خورند از صفت پخته زنده
 این شود چنانکه نقل است از دفس حکیم که یکی از سلاطین
 را با سلطان دیگر مخاصمه بود و بعلت بسیاری بارهای
 در یکی از منازل عبور لشکر متعذر شد حکیم نزد او رسید
 سلطان را مأمور بخوردن باروغن نمود و از آن منزه گردید
 هر چند مادران کردند آن لشکر را گزیده مطلقا تابان
 تاثیر نمود و بسلامت عبور نمودند باید آنکه بهترین علاج
 باب یک که او دینه سبی خورده باشد آنکه در حال می

فی کف پیش از آن که قوت آن در تمام بدن برآید
 و بعلت رسد آب نمکرم و خوردن باروغن چند آنکه
 تواند و اگر آب شنب باروغن آمیخته شود بهتر شود
 و چون فی مسم شود شیر تازه خورند تا صفت زنده
 بر طرف شود و اگر تخم انجبه باروغن کا و بخورند زنده
 بقی یا بسال دفع کنند و اگر اضطراب شدید باشد
 حقه از شیر باروغن باید کرد و نباید گذاشت که خواب
 رود و آرام گیرد و تا مطمئن از دفع زهر نشوند و هرگاه معلوم
 شود که زهر از جسد زهرهای خارج است علائقین
 فی خوردن آب سرد و کلاب کافور و آب گشنیز
 لعاب اسپه زهر سرد کنند و بر اعضای میوه مثل

۸۴ قلب کبد و دماغ صفاد های سر باید نباشد
 ارقیبل طحلب با کافور یا اسپرزه یا آرد جو و مانند
 آن و دوغ کاه و سرکه کرده بسیار سودمند است
 و اگر از صمغ زهره ای است که باعث تخذیر و حیثی
 شود علاجش بتریاق فاروق و شراب کهنه با سیر
 یا شراب با تخم زرنج یا با تخم البلب که کوفته کنند و اگر از
 زهره ای است که صورت نوعیت آن صفت صورت نوعیت
 انسانی است علاج او را بمشرد و بطورس و تر یا قات و پاد
 کنند و شراب کهنه خورند و خانه را خوشبو کنند و اگر
 معلوم شد که از کدام زهره خورده است علاج خاص
 در علاج سموات

کند چنانکه مذکور خواهد شد باب بیستم در علاج
 سموات

سموات ضایعه است بدانکه اگر کسی سم الفار حورده باشد
 که از امرک مویش گویند علاجش آنست که اول باید
 قانون علاج زهره که در باب بیست و نهم ذکر کردیم بجای
 و فی کردن بچرخ های چوب مشیرین و هر ساعت آب غسل
 کرده دادن و دو مثقال مرکی در شراب کهنه حل کرده خوردن
 و نیم مثقال حد و از نرم ساینده خوردن و با شراب اگر
 و احتیاج را منقری رسیده باشد خنک های تر یا قی کنند
 ارقیبل شیر و روغن و غذای چوب خورند و اگر کرم
 چیش در شکم ببرد علاج آن بلیاب و شیطانی
 و بیدانه و بارنگ و تخم ریجان و روغن بادام کنند
 و تقویت قلب از سموات منقری قلیت باید کرد و اگر

علاج سموات

علاج زنجبیل و زعفران ۱۸
زنجبیل و زعفران خوردن با شکر و عسل بسیار
است و غذای بسیار خوب باید خوردن و بیشتر علاج

زنجبیل آنکه کینکاف مغز را چل در مانی را با نوشتغال

علاج زنجبیل و آب گرم کرده بخورند یا اگر زنجبیل با آب گرم کرده باشند

علاج جوشن آنکه آب گرم با روغن خوردن و قی کنند یا با

بقدریکه ممکن است پس حقه از لعاب خنجر و خلی باروغن

باید کرد و اگر در حقه اندکی خجسته دارد داخل کنند و غلظت

آید با و فادر هر جوانی با شیر خوردن بسیار نافع است

و انچه با شیر بخورند ترسین است با و تقویت قلب

بشراب یا با عصاره قلبیه باید نمود و غذای حرب و ملائم

خوردن از قبل خورده نشاسته با شیرینی و مانند آن خوردن

خوردن با و اگر زنجبیل خورده باشند و از خوردن وی لذت

ندیدند باید علاج جوشن همچون علاج زنجبیل است که ذکر

کریم است که در انچه شیرینی بسیار باید داد و در لعاب

حشمته جد دارد داخل نکنند و ترشی در انچه جابز نیست

زنجبیل خورده بعد از دو شبانه روز عین ندارد و الله

اعلم بالصواب و اگر زنجبیل و شب خورده باشند علاج

آنکه با شیرین با روغن با دام خوردن یا شیر

با روغن طباشیر طین خوردن یا کره یا بشکر خوردن یا شکر

بنفشه یا آب سرد ناستا خوردن و اگر خوردن زنجبیل و شب

بعد از حمام و جماع واقع شود منجر به استنفا خواهد

و نرا جرا فاسد خواهد که و اگر نریاک خورده باشند

علاج زنجبیل و آب

علاج نریاک

۱۷ علاج جش در اول قی کردن است بروغن و آب سیرک
 با شیر یا با آب لعل یا حلیث و پس از قی کردن متروک
 با تر یا قی از بعد خوردن و شخم یا ترنج مقدار کم شفا
 با شراب کهنه بسیار مفید است و همچنان فلفل و سیر
 کرد و سدی هم کوفته با قدری کره یا روغن مخلوط
 بخورد و فلفل و دار چینی و جند پسته تنهائی خوردن
 هر یک با شراب کهنه بسیار مفید است چنانچه دمی
 یکی از اکابر بزرگای خورده بود بخوردن فلفل و لفظ معالج دوم
 و مفید شد و مالیدن لفظ با روغن قطبیدن و بوییدن
 جند پسته و عطسه آوردن و در جای گرم نشاندن و کندن
 که خواب رود نیز مفید است و غذای شیرین و چرب

۱۸ علاج جش در اول
 باید خوردن و اگر جوش مثل خورده باشد علاج جش در اول
 قی کردن است چنانچه با سیرک در تر یا خورده مذکور شد
 از آن خوردن عاقرقضا و فلفل و دار چینی و شخم یا ترنج و شخم
 که کرنا گویند و جند پسته و سیر مفید است و پایی در آب
 بنادن و بنزاکرم کردن بخورهای گرم و روغن کرده و روغن
 لفظ گرم کرده مالیدن بسیار سودمند است با غذای چرب
 و شیرین باید خوردن و اگر بزرگ باشد با پودج و شخم
 باشد علاج جش در اول است و در ناک و اگر شوکران
 خورده باشد علاج جش در اول حله کردن است
 صرف و شیر کاو با و بعد از آن شراب یا فلفل یا سیر
 یا شخم انجوه خوردن یا باغاج و جند پسته و حلیث

علاج در پنج
 پودج و شخم
 علاج شوکران

و تریاق اربعه نافع بود و پوست درخت قوت در کینه
بیشیر یا با روغن کاج و پنجه بر معده و شکم ضار نماید

جوانان سستی کننده و غذا بخوبی که در تریاک خورده نگوشتد اما حیوانات

مارگزیده که ستم آنها را اثر نماند در بدن است از صید آنها

بدانکه حکما اختلاف کرده اند که آیا ستم مار کرم است

حکمای هند را اعتقاد است که زهر مار مطلقا در است

تخیز و خواب آوردن و قوت در کردن و پنجه زنی بسیار کرم

شدن و پیش حکما و یونان و اطباق ایشان آنست که زهر مار مطلقا

است در غایت کرمی بجهت تولید حرارت و عفونت در بدن و ع

نفوذ وی و اعراف آن الله اعلم بالقول علاج حبس آن بجهت

آنرا بکشند پس از آن زلو بر آن محل اکلند تا تمام زهر کشیده

شود و بعد از آن سیر خام بسیار کوفته با روغن کاج و با سکه

طلا کردن و از بعضی از حکما دار المرز مذکور است که سیر خام

با شرباب خوراسان بسیار مفید است و بی سبب از هر

و همچنین و مشال تخم مالک یا نارنج کوفته با شرباب کهنه

نیز چنین است با خوردن تریاق قاروق و تریاق اربعه و دار

دفا در هر سه معنی با و طلا کردن بر کاسه و پیاز و سیراب

یا با سکه که یا نفع نافع است و کلاغ و مرغ شکم شکافه بر محل

که از نه سودمند افشاده و کوبیده و کافور و زرد و زرافه خوردن

محبوب است و دیگر عقرب است بدانکه عقرب بر سه نوع است

دنب برداشته بر آه رود و آن بالوان مختلفه باشد و زهر او

بود و نوع دیگر عقرب بر دار بود و آن در شوشتر و خوزستان

بیشتر

عقرب گزیده

و در همین مانند زهر نوع اول است نوع سیم عقرب حراره
 و در رفق و تب حود را بر زمین کشد و کلمات هندی زهر صبح
 عقرب اگر کم دانسته اند و کلمات یونان سرد دانسته اند و حق
 که فعل مسموم بخامصه است به طبیعت چون چنین باشد
 کردن در دست نیست چنانچه در شرح جوامع تفصیل آن ذکر شده
 و الله اعلم علاج حبش آنکه در اول تدبیر جذب باید کرد و بگوید
 و هر لحظه آب از دهن دور آنکس ندان علاج نیکوتری است پس
 سیر با فضل یا بک یا تخم نارنج یا بالک کوفته در سه که حل
 مالند یا عرق شراب یا سیر مالند و خوردن عرق شراب بعد از
 خوردن سیر خام بسیار یا نقطه خورند و در حمام یا در آفتاب نشینند
 تا عرق کنند و بعد از عرق باز قلی شراب یا نقطه خورند سخت

شود منته بود و خوردن شراب بطور س قریب اربعه و در
 بسیار مفید است و گویند اگر شخصی فتنه سهره داشته باشد
 عقرب و ریش را اورا بکنند و موجب است و دیگر ریش را است
 جانفوس بگوید که ریش را باز ده قسم است و بدترین آنست
 و اگر دشمن و گوچک همان بود در ریش آن نقطه های سفید باشد
 همچون ستاره و از گردن مطلق ریش را در دل و غشای و
 در غشای بداید علاج آن همچون علاج عقرب گردیده باید
 از طلا کردن و جذب نهند نمودن و در حمام بردن و تریاق دادن
 و آب گرم یا بشوره طلا کردن و گویند آب دهن شخص در ده
 فوراً در در اسکن میکند خاصه که روزه دار و در المراج
 باشد و گویند فماد برک توت بسیار بجهت گردن ریش را

ریش را زده

هوام بسیار شوثر و نور ارفع درد و مجرب است والله اعلم
و دیگر زنبور است و آن چندین نوع است به ترین همه آنها
بر حیوانات و بسم برده نشسته باشد و از کزیدن چهل بار
در دماغ و آنس پدید آید و گاهی کبیره شده پدید آید
همه بدن علاجش آبنوره یا سکه که به یک چکان در بر موضع
مالیدن است و سیر کوفته بستی بر موضع نیز مفید است و تخم
مالک کوفته ماسکه که مخلوط نموده و گرم کرده ضماد نمایند که
فی الحال درد را ساکن میکند از نموده است و موضع کزیده را
در آب گرم بخیط نگاه داشتن و نگاه ماسکه و نمک طلا کردن
نیز چنین است و گویند کسی که زبان خود را بندان بگوید و محکم دارد
اگر زنبور کوچک زرد او را بکزد اثر نکند و مجرب است و علاج کزیدن

کزیدن یک دیوانه و کزیدن دیوانه و شغال دیوانه و کرک دیوانه
جراح را بکند از آنکه در دست و مضم شود تا چهل و بیست روز
از آن بگذرد و خسته افراخ کنند بد و اما می شود و روزی
و طلا و صندلی که در علاج مار و عقرب کزیده مذکور شد
برند و سرود بطوس و تر بایق اربعه بخورانشند و کوفته
با شراب آبیخته خورند و اگر در روز اول و دوم زخم ادا کنند
بغایت سبک بود و از آب ترسیدن امین شود و اگر در سوی
مزاج باشد ضد کردن بغایت مناسب است بشرطیکه نکند از
نظر او بر خون افتد خفته اگر چند روز بر وی گذشت باشد
و بهر دو سه روز یک مرتبه مسهل سودا بدهد و طبع را نرم
بسی باید و گاهی کاهی چشمه از غن زیتون و آب برک خنده و شکر

حواله اصفهان
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سیدنا محمد
 و آله الطیبین الطاهرین
 الغفرین
 السلام
 این کتاب را در شهر
 کاشان در روز
 پنجشنبه شمس ۱۲۸۵
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در شهر کاشان
 در خانه
 صاحب
 کتاب
 محمد
 علی
 قزوینی
 در شهر کاشان
 در روز
 پنجشنبه
 شمس ۱۲۸۵
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در شهر کاشان
 در خانه
 صاحب
 کتاب
 محمد
 علی
 قزوینی

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کتاب را در شهر
 کاشان در روز
 پنجشنبه شمس ۱۲۸۵
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در شهر کاشان
 در خانه
 صاحب
 کتاب
 محمد
 علی
 قزوینی
 در شهر کاشان
 در روز
 پنجشنبه
 شمس ۱۲۸۵
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در شهر کاشان
 در خانه
 صاحب
 کتاب
 محمد
 علی
 قزوینی

جوان را از آن انگی آگاهی داده است چهار کو هر سال
 این عالم که زیر آسمان است آفریده یکی آتش یکی هوا
 خاک یکی آب تا از ایشان بجا پیش خیر یابی دیگر آفریده
 چون آب و باران چون سنگ کو هر که که اختی پذیرد و گوهر
 رویند و گوهر شناسند و بخت گوهر مردم هر یکی را از
 دیگر از این چهار کو هر اصل و آفرینش دیگر گوشت آتش گرم آفرید
 و از خشکی بهره داد و هوا را تر آفرید و از گرمی بهره داد و آب
 سرد آفرید و از تری بهره داد و خاک زمین را خشک آفرید و از
 بهره داد و متعادل تر آفرینش از اینچنان این مردم آفرید و آن
 را از گرد آمدن سه چیز آفرید یکی تن که او را جسد خوانند و یکی
 گوشت دیگر جان که او را روح گویند و دیگر روان که او را نفس

(۱۰) حیدر کشف است در روح لطیف و نفس خفیه است
 از این کو هر دو لطیف می نه چون لطیف روح است که معنی
 روح تنگ است و باریک کوهری و روشن بر شنی چنانکه
 روشن و لطیف نفس دیگر است که اندر تنجی بکار نیاید و نه
 است لطیفی معنی و لطیفی معنی و آفریده کارش از اندامها
 و اندامها از کثافت اضلاع آفریده و اما روح از لطافت بکار
 اضلاع آفریده و خلطها چهار است یکی خون پاکیزه چون اصل
 و دیگر بلغم که نیم خون است و خون نارسیده است و سیم
 که کثافت خون است چهارم سودا که دردی و نقل خون است و این
 چهار از آن چهار گوهر پیشین آفریده است باینر شها و در
 مختلف باز از این چهار هم باینر شها و در نهایی مختلف اندامها

اندامهای مختلف آفریده یکی را چون پیشتر چون گوشت یکی را
 پیشتر چون استخوان یکی را بلغم پیشتر چون مغز یکی را
 چون شش جان را نیز از لطیف این خلطها آفریده هر جان را و در
 و اینر شش دیگر دلائش و برادرش اصل جان اندر دل است و جان
 دل و ششها و در دل میانی ششها باندامهای دیگر شود
 باندامهای رئیس شود چون مغز و چون بیکر و چون اندامهای
 و از اینجا بیکر اندامها شود و بهر جای طبع روح دیگر کوه شود
 اندر دل نبات گرمی گرم بود و طبع آتش دارد و طبع صغیر
 غلبه دارد پس آن بهره کردی باینر شود تا مغز بوی نمده باشد و فعلها
 خود کند و تر و تر شود و اندر اینر شش وی لطافت آبی و بکار
 پیشتر اند و آن بهره که بیکر شود تا بیکر بوی نمده شود و فعلها
 از کوه

۱۰۷
 نرم تر و گرم تر شود و اندر این شش وی لطافت هوا و بخار
 بیشتر شود و بجلد و دهانی اصلی چار است یکی روح حیوانی که اندر
 بود که وی اصل همه ادوات و دیگر روح نفسانی بلطف بخاک
 که اندر منور بود و سیم روح طبعی بلطف بخاک که اندر حبس بود و چهارم
 روح تولیدی نفسانی که اندر خایه بود و این ادوات میانجه است
 نفس نبات یک دهن نبات کیف و قوتهای نفس چون قوتهای
 حس و قوت جنبش بود و دیگر قوتها میانجی روح همه اندامها برسد
 و علم که علم نفس خوانند علم حال روح است و علم اب که علم
 خوانند علم حال قطعات و بیشتر دلیل بودن نفس بر حال دل
 زیرا که دل جایگاه روح است و بیشتر دلیل بودن نفس بر حس
 و بکار جایگاه دانش خلط است و فصل در ارواح

۱۰۸
 حیوان چنان بودی که از وی چیزی جدا نشدی و متعلق شستی
 و ناپودی ناپودی دارد حیوان را غذا نیابتی که غذا بدل است که
 از وی بی بالاید و هر که که اتفاق افتد که کم بالاید یا از کمی که یا از
 حرکت خاصه یا سختی پوست همچون حال مانند رنسان غذا اکثر باید
 که اندر تن حیوانی ملغم چند تواند بودن و هر روزی غذای حیوان
 بسیار بود و جوارش است که این غذا که از بیرون برسد به
 شود و غذای حقیقی گردد که همه بیشتر نقل شود و فصل در ارواح
 شود و این غذا که از ملغم آید آن بود که بجلد غذا گردد پس این
 آن شمار راست نیاید پس حیوان را که آلاخچین حال غذای
 نابدل بالایش شود با کائنات آن روح که لطیف است و چسبند
 اولی است که بالایش متعلق وی بیشتر و در تر بود و پیوسته تر

که از تن حیوانی ملغم چند تواند بودن و هر روزی غذای حیوان
 بسیار بود و جوارش است که این غذا که از بیرون برسد به
 شود و غذای حقیقی گردد که همه بیشتر نقل شود و فصل در ارواح
 شود و این غذا که از ملغم آید آن بود که بجلد غذا گردد پس این
 آن شمار راست نیاید پس حیوان را که آلاخچین حال غذای
 نابدل بالایش شود با کائنات آن روح که لطیف است و چسبند
 اولی است که بالایش متعلق وی بیشتر و در تر بود و پیوسته تر

۹۰ زود تر باید و ناصبوی وی پشته بود و هرگاه غذا اند از پرده
 دقت را حاجت بیغ و جد کردن افتاد و فصل روح بخاری دودی
 باید که از روح دور کرده آید ساعت سباحت که روح بازگشت
 نتواند کردن و آینه زش برود از فصل خوش پس باید که زود جدا شود
 و در روح را سبب دیگر است که وی چون ستاره فروزان است
 دل و شریانی که هر اسیر بوی زنده از اهتدال اندر کند و دل
 شود پس بهای ستم او را بسته و معتدل دارد و همچنین که آب
 مرغی تن از اندر تن براند و فصلها از تن میبوی و برود
 غذای جان از پرده اندرون بجان رساند و فصلها را از جان
 پرده کند و همچنان که دهن هو را میباشان دم و گسترانید شش
 در کمر و بسته کردن و فراز هم آوردن پرده کند شش دل و شریانی

۱۱۰ دشته و نیا حرکت گستریدن که اسباب خوانند و هرگاه اندرون
 و هوا خشکی را از پرده و بخار غذای روح اندرون روح
 و حرکت آن بهم اندر آمدن که انقباض خوانند فصل بخاری
 از روح جدا کند تا روح سلامت بود و این دو جنبش را با
 این دو سکون که اندر میان ایشان است نبض خوانند و بخار
 بید کرده آید سپس در دم زدن باشد نبض است و شش
 هر است که بهیچیک دل که هوا را در شش آورد تا دل از وی
 و فصل بوی میسد و چون هوا اندر شش گرم شود فصل بخاری
 دودی بسیار گردد و اندر وی شود و پیش کار نیاید آن هوا را
 کند و هوای دیگر بسته اند تازه عمر و در دم زدن کی نبض بود
 آن هوا را که ریشود و دیگر دم باید زدن پس حال این حرکت و این

۱۱۱
 که مختلف می شود بسبب اختلاف روح مختلف می گردد نسبت به
 بدن و حال نفس و از این قبل این حرکت در این کون علات می شود
 حال های دیگر را به فصل و دل مثل چون شریان برین
 و شریان مثل کی از اندام است و همچنان که آن روح که اندر دل است
 حاجتش بر بدن و هوا کشیدن میباشد از راه مسامیه
 که آن شریان بطبیع می جنبد این دو حرکت است و از
 چنانکه دل می جنبد و می تیرد می جنبد هم آن غرض از حرکت
 پیشتر که نیکو نداشتند نپداشته اند که حرکت نفس بر پیش
 و جز است یعنی که گاهی دل خون و روح را چون در شریانها
 تا شریانها بر خیزد و مجید و گاه بخوبی کشد تا شریان می شود و
 بیاراده و حرکت بسبب حرکت است که بوی می آید از خودی بوش

۱۱۲
 خویش و جنب است که ایشان میگویند که رک خود حرکت است
 کند و انقباض بخودی خویش و چون روح هوار از دل و اسام
 بخود کشد و از خویش فضل بردن کند دلیل بر آن است که بوی
 که اورا اندامی چون دستی مثلا پیش گیرد و در همین راه که
 بسبب می کشد یا آتش دیگر آن شریان که هست کی دل بود
 آن دست که پیش افزوده باشد تیر تر و بشمار حرکت کند از
 دل و شریانهای دیگر که آنرا آن عالم انبساطه باشد و از
 دل بودی همیشه چون حرکت دل بودی یک تیر تری از نزد تعالی است
 دو طبقه آفریده الی یکی اسبسی و شریانها را دو طبقه بدان آفریده
 تا اعتبار استواری بود که آنچه شریانها را در دست غریزه است
 از خون و مانده خون و پیرنگ تر است و لطیفتر از دیگر چیزها است

۱۱۴ گذر کند از دیگر چیزها که با جنبش است و جنبه تدریجیافته

بود: فصل ۳ اکنون بر بعضی از چهار چیز بودی حرکت

و یکی سکون پس حرکت انبساط و یکی حرکت انقباض و یکی سکون

پس حرکت انقباض که فیلسوفان بر آن کرده اند که شایع خبری

نخندیدوی صدی و از آنجا نخندیدوی حده دیگر که در میان بایک

بایک سکون آورد هر چند که کسی بیک بایک اندیشه اندر وادار

خلاف این و حرکت انبساط را همیشه نشاید با حرکت نه یافتن الا که

علت بعضی بود و غایت به حال و اما حرکت انقباض به شوری

اند رافقی و نیز دیگر بسیاری از طبیبان آنست که بحس اندر یافتن

حق آنست که اندر تنهایی کم گوشت و نرم و پست نماید اندر یافتن جنبش

انقباض نه سخت تر است بدین که غالب بحس حرکت انبساط

شاید یافتن و نیز سکونی تا انبساط دیگر از این سبب را و پست نماید

رک حرکت انبساط است و راه اندر یافتن دلیل های رک اندر یافتن

بطا هر قول بچکان هر چند که بحقیقت به اندکی اندازه حرکت و یکی بر

حرکت یکی نرم و قوت حرکت و یکی در آمدن و زود آمدن حرکت یکی

کرمی و سستی رک و یکی نرمی و سختی رک و یکی پری و تنگی رک و یکی

دارای و نه نظام دارای رک و یکی در آن زمان جنبش و از آنجا

جنبش مقدار خواند و دیگر را جنبش سرعت و بطاء و سیم را جنبش

و ضعف چهارم را جنبش توان و تفاوت و پنجم را جنبش حرارت

و سردی و ششم را جنبش لین و صلابت و هفتم را جنبش خلأ

و استلا و هشتم را جنبش استواء و اختلاف و نهم را جنبش نظام

غیر نظام و دهم را جنبش زمان حرکت و سکون تا تفسیر بر یکی باشد

۱۱۵ کتبم شانه نالی به فصل به اندازه حرکت آن بود که
 مقدار موج آب بود اگر در از زیاد دارد آنرا تبادی
 و اگر در از می اندک دارد وی را کوتاه خوانند و تبادی
 قصر و اگر میان میان معتدل و اگر پنهان زیاد دارد نبض پنهان
 و تبادی عویض و اگر پنهان اندک تنگ خوانند و تبادی ضعیف و میان
 میان را معتدل پنهان خوانند و اگر هم در از و هم بلند دارد و او را
 نبض بلند و تبادی شریف و اگر کم بالا دارد نبض ضعیف و پنهان
 و تبادی مختص و میان معتدل بالا خوانند و اگر پنهان بالا
 وی را نبض سبب خوانند و تبادی غلیظ و اگر بهر دو ناقص بود او را
 نبض باریک خوانند و میان معتدل و میان را معتدل سبب خوانند
 و اگر در از و هم پنهان و هم بلند دارد او را نبض عظیم خوانند

زیاد

۱۱۶ خوانند و اگر در هر سه ناقص بود او را نبض خرد خوانند
 و تبادی ضعیف و میان میان معتدل و تبادی باریک خوانند و اما
 تیزی در نبض تیز را تبادی سریع خوانند و در نبض را بطی
 آن بود که راه در از را برمان کوتاه پیرو در نبض آن بود که راه کوتاه
 را برمان در از برود هر که رک است برمان کوتاه کند او را تیز
 و سریع خوانند و اگر پیرو در نبض کند او را بطی خوانند و میان
 میان را معتدل سرعت خوانند اما باریک قوت و ضعیف گاه
 که زخم است و سخت بود و انگشت را چم بود که بر دارد و در
 او را قوی خوانند و هر گاه سست زخم بود کم یا به چم آن بود که
 است و او را ضعیف خوانند و میان میان معتدل قوت
 خوانند و بهیه یا به معتدل موافق تر بود و مرطوب را او پنهان تر

۱۱۷ باب قوت هر چه قوت زیاد تر بود و از معتدل بیشتر بود آن
 بهتر باشد و اما باب بر آمدن این اندر یکی نبض نبود و کمتر بود
 نبض باید هر گاه که نبض دوم پیشین زود آید از نبض دهم
 خوانند و تباری متواتر و هر گاه که دیر آید از نبض گستر خوانند
 و تباری متخالف و نامهای دیگر هستند و این مشهور است و میان
 میان معتدل خوانند و اما باب سردی گرمی هر گاه که
 که درک برست گرم تر از آن آید کی طبع بود نبض گرم خوانند
 هر که که سرد تر آید نبض سرد خوانند و میان میان معتدل
 و اما باب نرمی سختی هر که که پوست درک برست اندر شکسته نرم
 بوقت گرفتن آن را نبض نرم خوانند و چون سخت آید چنانکه در وقت
 از اسخت خوانند و تباری صلب و میان میان معتدل و اما

۱۱۸ باب بری و تنی هر گاه دست اندر رک خان بلند که چیزی کند
 نبض پر خوانند و هر گاه چنان بلند که شکمی تنی و اندر کند کی نبض
 از نبض تنی خوانند و میان میان معتدل بر فضل و اما باب
 یک دیگر خوانند و بودن و نابودن هر گاه نبض پس چون پیشین
 همه که نما از نبض هموار خوانند با اطلاق و تباری تنی و
 هر گاه که نما مختلف خوانند و هر گاه پای نما و بی پای نما
 بزرگی چون یکدیگر بود و لیکن به تیزی نه چون یکدیگر بودند گویند
 که مستوی است بزرگی مختلف است به تیزی اما نبض نام
 و منظم این باب پس اختلاف است از این که انظم نام
 نظام اختلاف است که اختلاف دو گونه بود یکی اختلاف بود در
 و یکی سان چنان با تیزی آید و یکی سان و سان هر با یکی

۱۷۱ و آواز او را هم بچی باشد و لیکن مردمان گویند که وی سستی
 داند و وی بچگی نیک استی و دیگر حکا که کشتی چنین است
 که حدی نمیدان اختلاف بزرگ و اختلاف کوچک دارند
 نهادن و اما جنبش وزن و پی وزن آنست که هر نفس را از زمان حرکت
 و زمان سکون است اگر انقباض محسوس باشد زمانهای او
 بود و هر زمانه را با دیگر زمان بستی بود لاجمله این نسبت وزن
 باشد و این سه گونه است یکی گشته و ناکشته وزن خوانند
 و تباری متغیر الوزن و مجاز الوزن پس آن باشد که وزن در آن
 چون وزن بزرگتر بود یک ره چون نفس کوک آنگاه که وزن متغیر تا
 دارد یا نفس بر آن که چون نفس پیر بود و دوم را جدا وزن خوانند
 و تباری مباین الوزن چنانکه نفس کودک که با نفس پیرانند و نیم را

۱۷۲ سیم را خارج وزن خوانند چنانکه نفس هر چه زنده باشد
 فصل : اندر نفس مستوی و مختلف عرفی چند باید
 گفت از پیش گفته اند که حرکت نفس را که چون حرکت نفس
 است و هر باره از رکهای شریانی به سبب حرکت
 خیری دیگر است که بجای حرکت کند پس شاید که حرکت
 فردی خلاف حرکت فردی دیگر باشد اندر یک زخم چون
 حال وی خلاف آن دیگر بود و تجربه درست کرد که این شاید
 بودن پس اختلاف دو گونه اند یکی اختلاف میان دو نفس
 و دیگر اختلاف میان دو انگشتی اندر یک نفس با انگشت
 دیگر و این اختلاف اندر یک نفس بود و از این باریکته اختلاف
 است اندر یک انگشت که زخم نیم انگشت پیشین مخالف زخم

۱۲۴ پس بود پس مختلف که است یکی اندر نفس بود
 و دیگر اختلاف اندر یک نفس که انشتی مخالف انشتی دیگر
 بود و سیم اختلاف اندر یک انشتی بود آن اختلاف که اندر بعضی
 بسیار باشد یکی سبب ریج و یکی بی سبب ریج بود سبب ریج
 بود که مثلاً یکی بزرگ بود و یکی کوچک و سبب ریج که چنانچه از آن
 و همچنین سبب از کوچک که از آنجا سبب باز شود و این را
 متصل خوانند و همچنین اندر تیزی و دیگر مابین اگر سبب
 شود و همچنانکه آن نظم بود اگر در میان خلاف آورد
 با نظم بود و همچنان تیز که چون سبب خواهد شد
 آن نفس بزرگ باز شود و لیکن باینگونه باز آید این
 عاید خوانند یعنی باز گردیده از آن کو چنانچه سبب باین
 کتب

۱۲۵ بزرگترین و همچنین چنانچه که آمده بود متحرک متحرک یا
 باز سجد اولی رسد اینرا نیز نظم نمود و الا که همه را بر این
 باشد آنکا نظم وی چهار دور مختلف آید و همچنان اگر
 دور دو نفس بود یکی بیشتر و یکی کمتر آنکه کمتر بود منقطع
 و همچنان نیز اگر یکی دور مساوی بود و یکی اندر میان
 فرعه آورد که گوش نه اشتد باشی با فرعه کم کند و دو
 گوش داری سكون یا بی و اما آنکه بیشتر ریج باشد چنان
 که یکید بگرداند و نیز بولایات و نقصان باشد
 که اگر سبب ریج نبود بلکه مکراف بود پس اگر همه دوری بود
 منظم بود و الا نبود و اما آن اختلاف که میان انشتان
 بود یکی از آنها بود که یکی مثلاً سوس و ارباب میل دارد و یکی
 جزو

۱۲۵ و همچنین دیگر جهته ها از برتر و فرود تر و دیگر اندر زنگی
 انگشتی را که از برتر بود و انگشتی را که فرود بود با انگشتی
 در زنگی باید پیش و پس حرکت که جنبه وی که با است
 وی پیش جنبه یا باید که پس جنبه آن به جنبه آن
 و همچنان که تعویضی اگر دور دار و مانده دیگر در
 و آن بود و اما اختلاف آنرا یک انگشت است که است
 خوانند و بتاری قطع و یکبار که اید و بتاری علی و یکی را بپوش
 و بتاری متصل چون میان انگشت مثلا یکسده و حرکت
 از آن نیمه حرکت شود یا مختلف باشد بر حرکت مثلا
 نیز بود و نمی گرانند برتر و فرود تر و این حرکت
 اندر میان و اما عاید چنان بود که زود باز کرد از خست

۱۲۶ شد که بود باز گشتنی تمام و ناپیدا و از این جنبه
 که یک جنبه پنداری و گشته است یا جنبه اندر یکدیگر
 پنداری یکیت و متصل مانند جنبه های پنداری است
 پنداری که حرکت تفصیل در نباید بجهت خواهی که در مابین
 دیگر که احتمال آن کند به فصل : اندر گونه یا از جنبه
 که نام خاص دارد جنبه مرکب آن جنبه را گویند که حرکت
 حال وی که بر جنبه مرکب مرکبی که اندر وی خوردی و متواتری
 بود و قسمت ایشان که جنبه مرکب بسیار است و همه را نام
 و بعضی را نام است آن که نام است چون جنبه تیره که تیره
 غلیظ خوانند و چون جنبه با یک که بتاری دقیق خوانند
 بود که پهن و بلند است و دارد و با یک آن بود که پهن کم دارد

۱۲۷ و در از اسپش از اینجه نفی آهوی است که تبارخی غشالی است
 که اندر یکجور و گران می آید آنگاه یکب ریز شود و موجی است که بر
 بزرگتر بود و خردی خورد و موجها با نری دست خورد نمود
 دودی است همچون موجچه و لیکن خرد تر و متواتر چون گرم
 و نمایی است تفسیرش مورچه بغایت خردی بود و بر صورت موج
 دانه است که تبارخی نمایی خوانند همچنان بود که موج
 ولیکن صلب بود گشته و بیشتر آنگاه بود که اندر اندامی عصبی
 آتشی بود چون حباب و سینه موجی آنگاه بیشتر بود که آتشی
 عصبی شد و بلکه اندر شش یا اندر مغز بود و بوق کرمان
 و عرق کردن بود و دم سوختی است که بتبارخی ذرات الفار که
 که از زیادت بنقصان گیرد از نفعهای بسیار یا اندر یکی بنقصان

۱۲۸ بنقص و جواله دوزی است که بتبارخی سوختی گویند آن بود که از
 نقصان زیادت آید بتدریج و آنکه از زیادت بنقصان شود
 و دوزخی است که تبارخی ذوات عصبی خوانند که بمنزله حرکت
 پیشین تمام شده بود که دم اندر رسد و اندر میان آید
 که تبارخی الواقع فی الوسط خوانند آنجا که سوختن چشم داری
 بنایه حرکت آید و بنقصان رزنده و بنقصان مسیح اخلاص در پیش
 بود و فصل و اندر سببهای بنقصان و اولاً به انگه
 باین بنقصان است که معتدل باشد الا بقوت که هر
 پیش باشد بهتر باشد و سببهای بنقصان اصلی که استخوان
 رساند و آلت که در است و قوت که جنباننده است
 و حاجت که پیش است اگر آلت نرم بود و قوت قوی و حاجت

۱۲۹ بود اغنی پیش رک عظیم آید و اگر اندر یکی غلظت عظیم
 ولیکن سرعت و زودی تدارک کند عظیمی را و اگر قوت بود
 تواند کرد آن متواتری کند و اگر از این ضعیف بود متواتری
 کردن و متفاوتی کند و چون گوشت اندک بود در ک طویل
 نماید و اگر گوشت بسیار بود و ضعیف و قستی نماید و بخوابی و پنهانی
 تن در یافت با فراط و تری طبعی با بیماری یک را ضعیف کند
 و هرگاه قوت می قوی بود و آلت بفساد و الت و عین
 کند و هرگاه که قوت خواهد که بیاید نال از شغولی افت
 ذات القهر کند و منی و دودی از ضعیف بود و منی نران
 ولیکن سخت سریع بود که عظیمی از سریع بی نیاب شود و آن
 ضعیف و در تقیه بود و آن کوکان تقیه می ترسان عظیم

۱۳۰ نبود و لیکن سخت نرم بود و آن بر بنایان عظیم و سریع بود و منی
 و دیو یکان خورد و بر بود و لیکن سریع نبود که حاجت کشت
 و نیز متواتر نبود و آن پیمان خورد و بطی و متفاوت بود و مانند
 نرم بود بسبب رطوبت غریب که ایش را بود و مزاج کرم حکم
 بود و مزاج سرد و حکم پیر و هر چند حرارت غریزی بیشتر بود
 بنض قویتر و هر چند حرارت غریزی کمتر بود بنض ضعیفتر
 و بنض باری چون بنض جوانان بود و بنض تا بستان خورد و منی
 متواتر بود و بنض مرستان ضعیف و متفاوت و بطی بود و آن خندان
 صلب و صغیر بود و بنض سیر از طعام معتدل عظیم و سریع
 متواتر بود و از طعام پخته مختلف بودی بنض با اندازه افزونی
 و اگر خشم افست بنض نکو شود و اگر نفیست تیز شود و همچنین

۱۳۱ و آب بقول ضعیف است از شراب و نفی باطل خواب خورد بود
 و ضعیف از جهت حرارت غریزی باشد از آن باغذارایم ^{مفکند}
 و بطی بود و متفاد چون طعام نفی با به حرارت از اندرون است
 و نفی نیکو شود پس اگر خواب دیر نماید دیگر با ضعیف شود و اگر
 خفته را اندر شکم طعام شود خوابت نفی اسیری بر چون از شکم ^{نفس}
 شود نفی عظیم شود و اندران وقت از آن بود و ریاضت کردن
 مانده از نفی نیکو کند و ریاضت با فراق نفی را ضعیف و سیر ^{سیر}
 کند و چون پیشتر شود سیری کم و متواتری زیادت کرد و اما بکرات
 و باب گرم باطل نفی نیکو کند انگاه که اندر تن رسد نفی
 ضعیف کند و اما آب سرد اگر سردش غرض کند اندر تن نفی بکم ^{دی}
 بود و اگر کفند حرارت غریزی را جمع کند و نفی اینگونه ^{بسی}

۱۳۲ و آب تنی نان هر حاجت را بپزاید که هم با در باید و هم ^{نفس}
 پس نفی بزرگتر بود از نفی بی و بقوت سرب بود و سیر عظیم
 متواتر بود چون در او اثر کند قوت را ضعیف کند پس نفی
 و ضعیف و سیر شود و متواتر کرد و اما آناس که اندر تن بود ^{نفس}
 بر اهنت است بر و الا که پیش از زیادت نفی موجی کرد و چون
 به سیر نفی است بر و اسوجی و مختلف کرد اندر خشم ^{نفس}
 عظیم و ملبد و متواتر و سیر کرد اندر خشم ^{ضعیف}
 و متواتر و بطی کرد اندر هر چه فاجا رسد نفی اسیری ^ن
 کند این اصلها کلی است اندر علم نفی و حکیمان ^{کشف}
 و اما نفی بسیاران و بسیار ریاضت یک نفس ^{تسلیم}
 قد صحیح و استسفه الترفیع علی قدر الوسع و لطافت و اسهل ^{الطبع}

سرفراز دئی نعلی، دیکم ایل دهمر دهمر، جا

[illegible]

22

[illegible]

پس در این علم پنج نوع تقصیر حالت است و هر قدر در این
در این است برود که هر قدر در این است در این خط که
پنج نوع که در این است در این است و تغییر است علم را
در این است که در این است با این است و در این است
صحت یا حالت هر قدر است یا علم و در این است
هر قدر است با هر قدر است و هر قدر در این است
در این است و هر قدر است با هر قدر است و هر قدر است

بروز و احوال

در الدات

والدیت کے بارے میں

2000

سرکاری ہسپتال

چند روز بعد

120

[illegible][illegible]

در این آیه تفسیریه فوق کتاب و از جمله تفسیریه
تحت اظم و عقب اجات تفسیریه آیه به بر آیه تفسیریه

امروز در روز یکشنبه در راه

زبان یادگار به صمم کشید و صمم بر سجده نمود و در سجده
زبان را در دهان کشید و در دهان را در دهان کشید و در دهان
سجده و در سجده و در سجده

عزیز و اندیم مقید

تغیر رخ و سیاه و سفید : در حالت مذکور در درم فک

درجہ اولیٰ

تغیرات طوری که در هر نقطه از سطح و در هر عمق و در هر زمان

1. $\frac{1}{2}$ (2)

نغمه‌ها را در علم تقصیر و برادران باغ معبد و باغستان

سب سے بہتر اور زیادہ قابل

امروزه در میان مردم

تغیر کنند در هر نقطه دیگر که از آن عارض شود و در هر نقطه دیگر
و صبح آن روز که در روز ۱۰

در جمع همه است به تمام آمده در این زمین در تمام در تمام
کشته شده اند همه آمده کشته است بر روی زمین در تمام در تمام
کشته شده و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع
کشته شده و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع و جمع

دوم و غیر متدود و معاد و درم کلام و معاد و غیر متدود و معاد
و غیر متدود و معاد و درم کلام و معاد و غیر متدود و معاد

100

صورتی که در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

6. 13

[illegible]

درجہ اول : باغیچہ

زاد حسن بلخ با قدره و عدت اجم در غرضه ارجح نظر

١٠٠ : سورة التوبة

تغیرات در مردم

روز جمعه ۱۳۰۵ هجری قمری در روز ۱۳۰۵ هجری قمری در روز ۱۳۰۵ هجری قمری

[illegible]

دج بطر بر دل هت معین له داطف روفه خرقه
بر دل عمر

در دنیا چنانچه در دهر و عصر معدوم گردیم عیون ما را در عالم
دورتر از قلوب است و دورتر از احوال و احوالات که در این عالم است

مجلس دوم این چهارگانه در روز دوشنبه ۱۳۰۲
بنام رسول و خلیفه در آن چهار روز به تعویق می‌انجامید

قدیم و صورت اربع در فضیلت خود حادث نظر داد و تغییر در آن
مراجعه نمود و هیچ نمره نداد و در تغییرات خود - در پنج نمره

(کتابت شخص)

[illegible]

31

 $100 \div 2 = 50$

۱۰۰

[illegible]

ذات الحبيب

دات ائب
دفع در کتب

دولت امریکا

دولت ایران
نصف هر یک زن و صورت هر دو که صورت است که در زن

در آثار مجموع علی و وصوت فی وصوت و صم در خط و رسم

عزت و محرمه در حق آتیه و دفع اثم و رزق در ابد

نظام دولت مدرسه

۱۲۸

در وقت قمری در روز هجرت در شهر اصفهان در روز

لا تتردد بعد دعوت منظر الحيات بالهوت رفته

و علم انحراف است بر دلالت

علم انفس و صلاحت راجع و غیر قراری است به دولت و علم و نفیست در اینست

از این که در این کتاب است

مرفی ان ریہ

در این کتاب نفی درجۀ شصت و چهار است

2
Landing

در این صفت

در این صفت در وقتی که تغییر در طبع است
(در وقت دورانی دم)

در این صفت در وقتی که قلب در دم خون قلب تغییر
می یابد و در این صفت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است
در وقت قلب

در این صفت در وقت که در طبع تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که در طبع تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که در طبع تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که در طبع تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

در این صفت در وقت که تغییر در طبع است
و در این صفت که تغییر در طبع است

(در این صفت در وقت که تغییر در طبع است)

مجلس شورای اسلامی

در خط سبوح حمدی است بر این مذهب
امروزه اندک است که از این مذهب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is written in a cursive style and is arranged in several columns. The content is dense and appears to be a significant portion of a larger work.

[The page contains dense handwritten Persian script, likely a manuscript or ledger. The text is written diagonally across the page, with several horizontal lines drawn through it, possibly indicating sections or entries. The handwriting is cursive and characteristic of historical Persian documents.]

مشق و باخیزان ساله حق مرد را بنک نه گفته ۵ روز بخند ۹
در باغ به درخت باغش لایم کند شسته مقصد کرده باقیوام آید در
این وقت باید که آب بردارد و بریزد و اگر بخندد و سرود و هم آید
نیم بقدر که بکوشد باقیوام مشق مرد را به مشق از باغ آید
ساله و پوشیدن طبع مقصد و بپوشد است و همچنین مقصد
او کم است لکن اگر محتاج مشق و باغین حسینه و بریزد
از لایم مرد را بنک یک و مشق حسینه و تمام مشق خوب
فرمانی نیز شده است حق مشق و باغین ساده و کور و هم
از لایم باغش لایم در طبعی که گفته از و از لایم بردارد و بخندد
شروع فرود و سر تر باغش را در طبع مقصد و ربع فرود است
و باز در وقت در آب حل نموده باغش علاوه و مقصد و هم کرده
باز در و از لایم خوب بخندد و در و از لایم مقصد و هم
تا محظوظ و همچنین برضی دارد و لکن باید در حالت بخند که
است اضافه نموده و همچنین بخند مشق حسینه و لایم دارد و لکن
در اکثر اوقات مقصد است مشق در باغ حق موسم زرد و در
سفر و در وقت که در و از لایم با هم محظوظ و مقصد و هم
حق باغ مشق کشت از و از لایم برداشته و بگذارد و قدر سرد
شود بعد نش فرود در باغی که کوبه اضافه و محظوظ و باغش
مشق است و در وقت مقصد و از لایم کند مشق در باغ حسینه
حق موسم زرد و از لایم ۳۲ و از لایم ۳۲ و از لایم ۳۲ و از لایم ۳۲

منشی ذرا لکھو
داخلی

خوب مخلوط کرده در او را شش ملائم تا خوب بخت شود و قریب بر سر
 آن جزو در لایق گرفته اند و خود خوب بخت شود و چون بخت
 زایل نگردد در لایق در صورتی که بخت نماند از کجا بخت زایل
 از غرض بسیار و افکاره در طول کشید این شش از غرض
 و شاید در این کار در درستی با افراد دیگر مخلوط شود و بخت
 قوه الکالتش تمام شود شش بزرگان حق موم زرد و خفیه
 در رایتان بخت و در شش بخت موم و چون با شش ملائم کرد
 و هم مخلوط یک جزو از آن اضافه کرده خوب بخت تا مخلوط
 شود و این شش مخلوط را اختیار در لایق و غرض است و اگر
 استخوان بود در ارفاق چشم شش الکلیله و شش الکلیله
 تازه ۳ جزو، بیه که غرض که اخته ۳ جزو در شش ملائم کرده و از
 غرض که زنده بید ۳ جزو از قوت و موم زرد اضافه نموده
 باره با شش ملائم که اخته مخلوط بخت و این شش را در اختیار
 است شش موم زرد و زعفران حق شش الکلیله و شش
 مردار سنگ ده مکه ۳ جزو موم ۲ جزو باره در محلول در شش
 ترابیتی جو جزو از شش که بجز زعفران ۳ جزو با بار
 ملائم بخت تا شش کرد و این شش را در ارفاق شش
 شش با سر که غرض حق شش جزو با سر که غرض حق شش بخت
 بخت از بختان نماند شش در شش و شش و این شش بسیار
 است حکایت که در ارفاق مفصل شش الکلیله موم شش
 حق بخت تا قوت زنده و بسیار خوب باره در لایق و غرض
 لکله

شش نوزاد

شش الکلیله

شش باره زرد و زعفران

شش شش با سر که غرض

شش الکلیله موم شش

خف کشیده بطور در میان نماند شش بخت بر شش با سر که غرض
 با قلم موم بسیار و بخت و بخت از شش شش با سر که غرض
 با سر که غرض کشید تا در سر شش نماند تا مانده و در سر
 کشیده شود و بخت بخت و هر شش در حق موم کرده مجدداً
 موم در او مالیده و شش نماند و از لایق با سر که غرض و بخت
 جیبانی در شش شش شش شش شش شش شش شش
 سنگ ساده جزو موم بخت و جزو با شش ملائم که اخته و هم مخلوط
 نموده از در شش مردار سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ
 باره جزو از شش لایق بخت تا شش کرد و بخت که در ارفاق شش
 و موم آینه شش نماند از این شش بسیار خوب است و بخت
 ادراک در ارفاق شش ساده حق موم جزو ۲
 جزو از شش که اخته زرد و بخت در شش الکلیله و شش
 نموده موم لایق در شش حق موم لایق شش شش شش
 و شش لایق بیه که غرض و موم زرد و مکه جزو از شش که غرض
 طبع ملائم داده است شش نماند در شش موم در ارفاق شش
 در شش شش حق شش نماند ۸ جزو موم بخت ۳ جزو با بخت
 طبع داده در شش شش ۳ جزو از شش که اخته زرد و بخت
 مستطاب در شش و در شش مواد حق ترابیتی ۱۳ جزو شش
 ۴ جزو شش شش ۳ جزو زرد و جزو با سر که اخته و شش
 بخت شش موم در شش شش حق شش ساده مذکور ۱۳
 فی جزو شش شش موم در شش موم در شش موم در شش

شش جبهه

در شش ساده

در شش با بخت

در شش زرد

در شش حاد المواد

در شش موم شش

۱۷۲
 جهت طبعی قلب و کبد
 قله دم باشد
 این نامه نماند جهت ناهنجاری و قله دم و طبعی قلب و کبد
 آهسته و تازان سیاه صباغان شمشیر است نظری که در کبد
 نخود عرق جوز بوا ۳ درم آب فالحی ۳ سیر شراب یک درم
 ۲ روز در سه دفعه صبح و ظهر و شام در مولد دم و سبکی طبعی قلب
 در سبب قله دم باشد جهت این جهت مفرق ابلیح و کجه انجیر و نه
 الکنم با قدر آب میل نمایند در معنی است و سبب است که
 جهت کبد و دم و کبد و صلابت او بسیار مفید است و انجیر و نه
 یک کجه آتش باز در کبد ۱۲ شفت حب نموده صبح
 و شب شام میل نمایند جهت نفع قله غرغره نمایند صبح و
 از هر دم ۳ درم عسل درم آب غرغره کنند و بسیار مفید است
 جهت کبد و زاج یک درم جوهر کزک در ده قطره تقطیر بر کمال درم
 مطبوخ و بویست به سه سیر غرغره است بسیار نفع جهت
 بکیر نه سفوف باز و یک درم شکر بر نیم درم و در ناکول ۱۸ درم
 برداشته و آب بر سوسن تدبیر نمایند جهت بکیر نه شکر بر سه کله
 اضواء کنند نیم و با جلا و حب نمایند در ار در روز سه بویه
 یکی صبح و یکی ظهر و یکی شام جهت رفع اسهال بسیار نفعی در از
 که اگر قیاحی متنازع در کبد و کجه بکیر نه عطر سقر ۲ درم و یک
 کپا به درم بخور طعمه سقره صبح و سه قطره ظهر و سه قطره شام
 بر در نفعان قله غرغره اخذ نموده میل نمایند در غرغره البول
 مایعی بسیار خوب جهت زاج سیاه صبر زرد و کله لاریون ۲ درم
 چینی یک درم ۵۰ حب نموده در هر شب یک یا دو حب
 میل نمایند

۱۷۳
 جهت طبعی قلب و کبد
 قله دم باشد
 میل نمایند در سبب سرخس و بسیار خوب است جهت کبد
 بد در بطای کجه غصارة و بویست بزرگ ۲۰ الی آب یک درم
 نصف صبح و نصف شب و از رخا زهر خوب است جهت
 زاج سیاه کجه بد در هر بطای یک کجه مایع کنند و با
 در کلاب حل نموده در یک روز بخورند و جهت خزان بسیار خوب
 جهت کبد و سراده آهن در محلول در آب لیون شده باشد و بعد
 علی کردیه باشد ۱۲ الکنم سرشت ناریک ۳ درم کلاب یک درم
 نیم درم ۳ روز در یک یا سه وقت در میل کنند جهت قله دم
 در اطفال بعد از غرض نوبه مولد دم و اسهال الخلیل از آب
 الطاهر است جهت کبد و سراده آهن ۵۰ کجه در هر کله سیر آب
 قره خرد و کله نموده در هر روز و مولد دم و رافع درم محال
 جهت کبد و زاج سفید ۳۱ ملقونیا و صندل و با کله نیم درم
 کرده بر موضع سیلان دم در در نماند جهت کبد و کجه از آب
 کنند با سه کدم قله حق نموده یک کدم صبح و یک کدم شام
 در در از بازده روز و جهت نوبه ریح عسل و نبات اللیل و صبر
 و سرطان از نموده است جهت کبد و کجه از زرد ۱۵۰
 کنند با رب کوی ۱۴ حب نموده یک حب صبح و یک حب شام
 میل نمایند جهت رفع کوفت بسیار نفع جهت است که
 ۲ سیر فالحی یا با بنز نیکم بنوشند از جهت رفع هموست
 معده و حنا و صحن و حرقة البول و کثره سیلان مایه
 بسیار مفید است بسیار با در جوار جهت اتفاقات باید

در رخا زهر
 الکنم
 جهت قله دم و کبد
 در اطفال
 جهت کبد و دم
 درم
 جهت کبد و سیلان دم
 جهت نوبه ریح عسل و نبات
 الیل و صبر و سرطان
 جهت نوبه زرد کجه کوفت
 جهت رفع هموست معده
 و حنا و صحن و حرقة البول
 جهت سیلان بسیار با در جوار
 لازم است

